



إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
وَأَلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾

{ ۳۳ } همانا خدا پاکیزه کرد و گزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان.

ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

{ ۳۴ } تباری که برخی از آن‌ها از برخی دیگر هستند و خدا بس شنوا و داناست.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ
مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾

{ ۳۵ } آنگاه که گفت زن عمران: ای پروردگارم من نذر کردم برای تو آنچه در شکم خود دارم که آزاد باشد، پس نیک بپذیر از من که همانا تو، تویی بس شنوا و دانا.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا
أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ
الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي
أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

{ ۳۶ } پس همین که آن را بنهاد گفت: پروردگارم! من آن را نهادم مادینه. و خدا داناست راست به آنچه بنهاد و نیست نرینه همچون مادینه، و همانا من او را مریم نامیدم و همانا پناه می‌دهم او را به تو و تبار او را از آسیب شیطان رانده شده.

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا
حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا
زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ
يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لِكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ
حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

{ ۳۷ } پس به خوبی پذیرفت او را پروردگارش پذیرفتنی نیک و رویانیدش رویشی نیک و زکریا را کفیل او گرفت. هرگاه زکریا بر او در محراب در می‌آمد همی یافت نزد او روزی‌ای را گفت: ای مریم از کجا (چگونه) است برای تو این؟ گفت آن از نزد خداست. همانا خداوند روزی می‌دهد هر که را خواهد بی حساب.



{۳۸} در آن هنگام برخواند زکریا پروردگارش را، گفت: پروردگارا ببخش برایم از نزد خود ذریه‌ای پاکیزه. چه براستی تو بس شنوای درخواستی.

{۳۹} پس آوا دادند او را فرشتگان در حالی که او ایستاده نماز می‌گزارد در پرستشگاه، که همانا خدا مژده می‌دهد تو را به یحیی همان که گواهی دهنده است به کلمه‌ای از خدا! و بزرگوار و پارسایی است خوددار و پیمبری است از شایستگان.

{۴۰} گفت پروردگارا از کجا باشد مرا پسری با آنکه پیری مرا فرا گرفته است و زنم هم نازاست. گفت این چنین است خدا، انجام می‌دهد هر چه را بخواهد.

{۴۱} گفت پروردگارا بگذار برایم نشانه ای. گفت: نشانه تو آن است که سخن نمی‌گویی با مردم سه روز جز به رمز و یادآور پروردگارت را بسیار و بستیای شامگاهان و بامدادن.

{۴۲} و آن گاه که فرشتگان گفتند: ای مریم همانا خدا برگزیدت و پاکت کرد و برگزیدت بر زنان جهانیان.

{۴۳} ای مریم به فروتنی روی آر برای پروردگارت و سجده گزار و رکوع کن با رکوع کنندگان.

{۴۴} این موضوع از اخبار راز نهان است که وحی می‌کنیم آن را به سوی تو. نبودی نزد آنان آن گاه که همی افکندند چوبه‌های خود را تا کدامین آنان به کفالت آرد مریم را و نبودی نزد آنان آن گاه که با هم ستیزه جویی می‌کردند.

هَٰذَاكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸)

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹)

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۴۱)

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲)

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴)



{ ۴۵ } آن گاه که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا براستی بشارت می دهد تو را به کلمه ای از خود، نامش مسیح عیسی فرزند مریم آبرومندی است در دنیا و آخرت و از مقربان.

{ ۴۶ } و سخن گوید با مردم در گهواره و بزرگسالی و از شایستگان است.

{ ۴۷ } مریم گفت پروردگارا چگونه باشد برای من فرزندی با آن که نسوده مرا بشری؟ گفت چنین است، خدا می آفریند آنچه را خواهد. همین که بگذراند فرمانی را پس همین بس که می گویدش باش پس می شود.

{ ۴۸ } به او می آموزد کتاب و حکمت و تورات و انجیل را.

{ ۴۹ } و هم او فرستاده ای است به سوی بنی اسرائیل که همانا با خود آورده ام نشانه ای از پروردگار شما که براستی می آفرینم برای شما از گل همچون پیکر پرنده و می دمم در آن پس می شود پرنده ای به اذن خدا و بهبود دهم کور مادرزادی (یا دیوانه) و سپس را و زنده می کنم مرده را به اذن خدا. و آگاهی دهمتان به آنچه می خورید و آنچه انبار می کنید در خانه های تان. براستی در آن نشانه ای است برای شما اگر باشید مؤمنان.

{ ۵۰ } و همی گواهی دهنده ام مرا آنچه را پیش رویم است از تورات و تا حلال کنم بعضی از آنچه حرام شده بر شما؛ و آورده ام با خود نشانه ای از پروردگار شما پس پروا گیرید خدا را و فرمان برید مرا.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ
بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ
الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ
الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ
يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا
يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ
فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ
وَالْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾

وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ
بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ
اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي
الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ
وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَةً لَكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِإِحْلَالِ
لَكُمْ بَعْضِ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ
مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٥٠﴾



إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ ﴿٥١﴾
{ ۵۱ } همانا خداست پروردگار من و پروردگار شما
پس بپرسید او را این است راه راست.

شرح لغات:

اصطفی، (اصطفی از باب افتعال با قلب تاء به طاء): آن را خواست تصفیه کند آن
هم پذیرفت، پاکیزه‌اش کرد، از آلودگی و آمیختگی صافش کرد، برگزیدش، خالصش
کرد. از صفا و صفوة: پاکیزه، گزیده، خالص.

آل، از اهل که «هاء» به «الف» مبدل شده و تصغیرش «أهیل» است: منسویین
خاص خونی و روحی که نسبت به شخص ممتازی داده می‌شود.

ذُرِّیَّة، با سه حرکت ذال، از «ذَرَوَة»، واو و راء دوم قلب به یاء شده است. یا از
«ذُرَوِیَّة»: منسوب، نسل، اولاد. از «ذَرَّ» (مشدد): غبار پراکنده، پاشیده، مورچه ریز،
ریز از هر چیز. یا «ذُرِّیَّة» از «ذَرَّ»: تکثیر، تفریق، آفرینش، بذرافشانی، پاک کردن دانه.
یا از «ذَرَوَة»: بالا، بلند.

مُحَرَّر، از «حُرَّ» (به ضم حا): آزاد، آزادمنش (به فتح حا): کتاب را پاک نویس
کردن، گرمی تشنگی، رنج.

كَفَّل: سرپرستی کرد، در برگرفت، روزیش داد، شخص یا مال را ضمانت کرد.
مِحْرَاب: صدرخانه، برترین موضع، جای امام در مسجد، جایگاه شیر، محل
مقدس در معبد، مکان حرب = جنگ و درگیری.

هِنَالک: اشاره به مکان دور یا مقام بلند یا حال و کیفیت. اصل آن «هنا»: اشاره به
نزدیک با «هاء»: ههنا: با کاف خطاب: اشاره به متوسط. با لام تأکید یا اختصاص:
«هنا لک»، مانند «ذا» در «هذا»، «ذاک» و «ذالک».

لَدَن، به ضم و فتح و کسر لام و سکون دال و اعراب مختلف لام: ظرف زمان و



مکان همچون «عند» ولی اخص از «عند» و نزدیک تر از آن. لَدُنْ (به صورت فعلی) به معنی نرم شد از هر چیزی.

عَاقِر، از «عقر» (به فتح عین): نازا، بی نتیجه. (به ضم): زخم زدن، نحر کردن، دست و پا را قطع کردن، از پیشرفت باز داشتن (به کسر): رمز، بهت زدگی.
عَشِيٍّ: آغاز تاریکی، پایان روز، تاری چشم، شبکوری، شباهنگی، شب چرانی، بخشش خواهی.

إِبْكَار، (به کسر همزه) مصدر: به بامدادان درآمدن، روی آوردن صبح. بُكْرَةً (به ضم باء) بامدادان، آغاز صبح. (به فتح)، جمع بکر (به کسر باء) دختر، نخستین فرزند، آغاز کار، کاری سابقه.
اقلام، جمع «قلم»: آن چه برای نوشتن تراشیده شده، چوبه بخت آزمایی. «قَلَم» (به سکون لام) تراشیدن، بریدن، بریده بریده کردن.

مسیح: نام یا لقب عیسی بن مریم (شاید که عربی و عبری آن مرداف باشد) به معنای مفعولی: روغن مال شده، پاک شده از بدی ها. به معنای فاعلی: مسح کننده، پاک کننده، سیاحت گر.

کهل: بزرگسال، آن که عمرش در حدود بیش از سی و یا پنجاه باشد.
هیئة: حال و چگونگی شکل و صورت، صورت جالب و نیک، از «هَاء»: نیک شد، به سوی آن روی آورد، مشتاق آن شد، برای چیزی آماده شد.
اکمه: کور مادرزاد، شب کور، تار چشم، رنگ پریده، دیوانه شده. از «کمه»: کور شدن، غبار گرفتن، زائل شدن عقل.

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». از ریشه و هیأت فعل «اصطفی» گزیدن و تصفیه و خالص کردن و برتر آوردن، برمی آید، و مفهوم ضمنی و لازمی آن نوعی درهمی و آمیختگی سابق را می رساند که این معنی



از افعال و مصادر مرادفی (مانند اختیار، انتخاب، اجتناء) مفهوم نمی‌شود، چون مفهوم این مصادر همین با اختیارگزیدن و گزیده (نخبه) را برداشتن و چیزی را برای خود گردآوردن است و اشعاری به آمیختگی و تصفیه و شایستگی و برتری گزیدن را ندارد، و نیز «اصطفاء» دلالت ضمنی دارد که حقیقتی خالص و پاک و ذاتی، با عوارض نامتجانس، درهم و آلوده شده است و نیرویی می‌تواند آن را تصفیه و خالص و گزیده گرداند. این امر در ترکیب انسان متعالی باید همان گوهر ذاتی و ممیز استعدادی باشد که آمیخته و محکوم یا در حال تضاد با غرائز و جواذب متسافل گردیده است، و می‌شود که با آمادگی و انگیزه‌های درون و نیروی جاذبه امدادی و قاهر خلاص و خالص و تصفیه شود و برتر آید. آن قدرت قاهر باید همان محبت خدا به بنده - به تعبیر قرآن - و اثر آن باشد: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ». و در حدیث آمده است: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ فَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ»^۱. «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِهِ وَ زَاجِرًا مِنْ قَلْبِهِ يَأْمُرُهُ وَ يَنْهَاهُ»^۲. این مراتب محبت خداست. خواست و گرفتاری و درگیری، آنگاه پایداری و کوشش و پذیرش و گزیدگی و سپس خلوص و تصفیه و همچنین آگاهی درونی و شناخت نیک و بد و اختیار کامل و مسئولیت. فعل «اصطفی» (از باب افتعال) مطاوعه، مبالغه، طلب و این قبیل معانی و مراتب را می‌رساند.

عامل محرک درونی و مؤثر فاعل «اصطفی» آن قدرت تکامل بخش است که

۱. چون خداوند بنده‌ای را دوست بدارد او را درگیر آزمایش می‌کند، چون صبر کرد او را می‌گزیند و چون راضی شد او را تصفیه می‌کند. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۲، باب ۱۸، فضل التگری والصر...

۲. چون خدا بنده‌ای را دوست بدارد پند و اندرز دهنده‌ای از خودش بر او می‌گمارد که همی او را امر و نهی می‌کند. این حدیث در حکمت ۱۵۴ نهج الفصاحة بدین صورت آمده است: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِهِ يَأْمُرُهُ وَ يَنْهَاهُ»: هنگامی که خدا خواست به بنده‌ای خیری دهد پند دهنده‌ای از وجود خود او برایش قرار می‌دهد که به او امر و نهی می‌کند.



نیازمند آماده را به سوی کمال می‌کشاند و از جاذب و تضادهای درونی و محکومیت غرائز و صفات حیوانی می‌گذراند و جهش می‌دهد تا گزیده و مصطفی و آزاد و مختار گردد. همچون ماده جامد یا مایع که جوهر اصلی و تکوین شده آن با مواد دیگری در آمیخته و ترکیب یافته و نیازمند به قدرت و تدبیری است که آن را بگدازد و بجوشاند و تجزیه و تبخیر کند تا جوهر صافی آن بارز و خالص گردد. در هر مرتبه و مرحله‌ای علل و عوامل عمومی حیات و توارث و تکامل، همین آمادگی را برای ورود چنین نیروی محرک پیش برنده، فراهم می‌سازد تا از آن مرتبه بگذراند. فواصل عمیقی که در همه پدیده‌های طبیعی و حیاتی و جهش‌های آن‌ها رخ نموده را جز با اعتراف و اعلام ورود چنین امر عامل و جاذب برتر و نیروی حرکت بخش و ضربه جهاننده آن نمی‌توان توجیه کرد. ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱. در مسیر آفرینش «خلق» پدیده بشری و سرفصل‌های تاریخی آن، امر خدا (کمال مطلق) فرمان و جهش داده تا افرادی چون «آدم و نوح» و گروه‌هایی چون «آل ابراهیم و آل عمران» گزیده و تصفیه شده‌اند. در آغاز تحول، یک یک و جدا جدا و با فاصله، آنگاه گروه گروه و پیوسته و گسترده. «آل»: گروه گزیده و پیوسته به سرسلسله ممتاز است نه همین خاندان و فرزندان. همان‌ها که خصایص روحی او را داشته باشند و کار و رسالت او را به عهده گیرند: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...﴾^۲، ﴿رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾^۳، ﴿إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾^۴. آل عمران باید

۱. آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان. اعراف (۷)، ۵۴.

۲. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت داده‌ایم. نساء (۴)، ۵۴.

۳. پروردگار ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود... بقره (۲)، ۱۲۸.

۴. در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند. آل عمران (۳)، ۶۸.



منسوبین به عمران پدر مریم باشند که در همین آیات تصریح شده است «إِذْ قَالَتِ إِمْرَأَتُ عِمْرَانَ»، مریم بنت عمران ﴿مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي...﴾^۱ و نه عمران (عمرام) پدر موسی. و در اناجیل، نامی از پدر و مادر مریم نیامده است.

ذکر آل عمران با آن که از سلاله و آل ابراهیم بودند، قرینه‌ای برای امتیاز واصطفای آنان از آل ابراهیم است. گویا در فاصله‌ای از اصطفای آدم آنگاه نوح و سپس ابراهیم، راز اصطفاء و خصایص آن به وراثت در آل ابراهیم، مانند اسحاق و اسماعیل و یعقوب و دیگر گزیدگان وابسته انتقال یافته، سپس آن خصایص انتسابی (آلی) مغلوب و مکمون گردیده تا در شخص عمران و آل او بارز گشته است، هم چون همه خصایص وراثتی که در پدیده‌های حیاتی و آلی که گاه در کمون و مغلوب است و گاه بارز می‌شود.

«عَلَى الْعَالَمِينَ»، بیش از اصطفای شخصی، بیان برتری (تفوق) بر دیگران است، چون افعال اصطفاء، هم مطلق می‌آید: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى...﴾^۲، ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا...﴾^۳؛ هم با تعلیق به خلق: ﴿كُلُوا وَارْزُقُوا أَنِ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَا صُطْفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ...﴾^۴ و هم با تعلیق بر مردم و سبب: ﴿قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بِكَلَامِي...﴾^۵ و هم برای مردم: ﴿...إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ...﴾^۶ و هم به ظرف: ﴿وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا...﴾^۷.

۱. و مریم دخت عمران را همان کسی... تحریم (۶۶)، ۱۲.

۲. درود بر آن بندگان که [آنان را] برگزیده است. نمل (۲۷)، ۵۹.

۳. سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به ارث دادیم... فاطر (۳۵)، ۳۲.

۴. اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد قطعاً از [میان] آن چه خلق می‌کند آن چه را می‌خواست برمی‌گزید... زمر (۳۹)، ۴.

۵. فرمود ای موسی تو را با رسالت‌ها و با سخن گفتنم بر مردم برگزیدم... اعراف (۷)، ۱۴۴.

۶. ...خداوند برای شما این دین را برگزید... بقره (۲)، ۱۳۲.

۷. ...و ما او را در این دنیا برگزیدیم... بقره (۲)، ۱۳۰.



«العالمین»، جمع «العالم» است که با اطلاق به همه آفرینش گفته می شود و با اضافه، به پدیده هایی که با صفات و قوانین خاص و پیوسته به هم باشند: عالم طبیعت، عالم ستارگان، عالم ذرات، عالم نباتات، عالم حیوان تا نخستین مراحل عالم انسان و رسیدن به مراحل کمال اراده و اختیار و تدبیر و برتری بر عالمیان؛ عالم انسان. چون جمع آن به واو یا یاء و نون است: (العالمون، العالمین) منصرف به گروه ها و اصناف عقلمند (انسان ها) می شود، و اطلاق به دیگر پدیده ها باید تبعی و مجازی باشد. اضافه «نساء» که درباره مریم آمده است: «وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» همین انصراف به عقلمندان را می رساند. در این آیه هم به قرینه مقام باید نظر به آن گروه ها از مردم باشد که به مرتبه اصطفاء نرسیده اند، چه پیش از آن ها یا در زمان شان یا پس از آن ها، و شامل دیگرگزیدگانی که چون آن ها یا کامل تر از آن ها باشند، نمی شود.

این ها: آدم، نوح، ابراهیم، آل ابراهیم، عمران، مردانی بودند که خود را از جواذب غریزی و حیوانی و بندهای روابط عادی اجتماعات تصفیه و آزاد کردند و برترآمدند و با رسالتی که داشتند اندیشه و اخلاق بشری را پیش بردند و روابط عادی و عمومی را دگرگون کردند و چنان نقش اراده انسان را در تاریخ نمایانند که اگر نبودند، هنوز هم انسان ها در تاریکی اوهام به سر می بردند و قرن ها تحولات فکری و مسیر تاریخ به آن چه هست نمی رسید.

«ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». «ذُرِّيَّة»، چه موصوف و چه منسوب به «ذَرٍّ» یا «ذَرَاءٍ» یا «ذَرٍّ» باشد، إشعار دارد به ریزی و پراکندگی و از نهان برآمدن و رشد یافتن و پراکنده شدن. مفهوم ریشه های آن و مرادف با (نسل: فرو ریختن و بیرون آوردن و اولاد) نیست. «بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ»، به تقدیر فعل: (نشأ، ظهر، بدأ) ها، راجع به «ذُرِّيَّة»، «مِن» بیان منشأ و مبدأ، «بَعْضٍ» به تقدیر ضمیر «ها». جمله حال یا



وصف فاعل «اصطَفَى»، (آدم) و معطوف‌های آن: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید و تصفیه کرد و برتری داد بر جهانیان در حال یا وصفی که ذُرّیه‌ای بودند که بعضی از آنان از بعضی دیگر ناشی شده و برآمده است. به این ترتیب، آدم هم باید ناشی از ذُرّیه‌ای باشد، و شاید «ذُرّیه...» حال یا وصف آل ابراهیم و آل عمران باشد. آن جهش در جهت تکامل، به اراده مبدأ حیات و تکامل است «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى...» که با تأکید و تقدم فاعل آمده، «ذُرّیهٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»، بیان سنت طبیعی و جریان توارث و تسلسل نشوء^۱ «ذُرّیه» گزیده است که باز مربوط به صفات خاص فاعل و ارده او می‌شود: «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». چون صفات مبدأ در مراتب نازل، پدید آورنده و ربط دهنده معلول‌ها با علل است، صفات اضافی «سمیع» و «علیم» چون دیگر صفات اضافی تحقق وهستی دهنده استعدادها و رازهای مکمون است که به زبان کلام و حال جویای کمال خود هستند. خدا که به رازها و خواست‌های درونی آنان شنوا و داناست، خواست آنان را برمی‌آورد و استعدادها را صورت هستی و کمال می‌دهد تا «ذُرّیه»، متوارث و متسلسل گردد. پس این دوآیه، هم علت فاعلی را می‌نمایاند و هم علل طبیعی را، و جزاین گونه تبیین، توجیهی برای ربط علل با معلول‌ها و تأثرات و کمال‌ها و جهش‌ها نمی‌توان یافت. با این دودید است که می‌توان جهان را با استعدادها و ربط‌ها و علیت‌ها و پدیده‌های آن شناخت. آن که برای کشف رازهای آفرینش چنان به عوامل و فعل و انفعال‌ها و پدیده‌های ناشی از آن می‌نگرد چشم راستش ناتوان یا نابیناست، و آن که چنین به علت فاعلی می‌نگرد چشم چپش [ناتوان یا نابیناست] و قرآن هر دو چشم را باز و بینا می‌کند تا به آفرینش به همه ابعادش بنگرند.

کوشش ارزنده دانشمندان زیست‌شناس برای کشف اسرار توارث



و مراکز حفظ و انتقال صفات نوعی و فردی در همین حدود است که دنیای اسرارآمیزی را می‌نمایاند و بینش ما را برای درک و رهبری این گونه آیات قرآن وسیع و دگرگون می‌کند و ازاینکه ما از فرآورده‌های کوشش‌های آنان می‌توانیم به آسانی بهره‌مند شویم بسی تقدیرآمیز است، اما نتوانستند علل و راز و چگونگی و تنظیم و تدبیری که در اصول توارث است بنمایانند که هنوز و یا همیشه از چشم انداز آن تجربه‌ها برتر است. کشف اصول توارث از تجربه در رنگ گیاه آغازگردید^۱ و به رنگ چشم و بال حشرات آنگاه صفات حیوان و انسان گسترش یافت تا آن که با تجربه‌های متوالی و دقیق، اکنون مرکز یا عامل وراثت را در هسته واحد حیاتی (سلول) یافته‌اند.

واحد حیات (سلول) از پوستی ساخته شده که آن را فرا گرفته و ماده لزجی (پروتوپلاسم) که گویا حافظ و ماده تغذیه است و هسته شبکه‌مانندی که از ذرات بسیار ریز ترکیب یافته است. همین ذرات است که پس از تکوین نطفه از مبدأ حیات نر و ماده (اسپرماتوزوئید، اوول) تقسیم و تکثیر می‌شود و اوصاف و خصایص پدر و مادر را منتقل می‌کند و باقی و حافظ فرد و نوع است و پیکر و اعضای زنده را با همان خواص و صفات نوعی و فردی می‌سازد.

درحقیقت همان خصایص و اوصاف مکمون درذرات است که هر پدیده زنده ای را با اندام و جهازات خاص به خود برمی‌آورد و با

۱. مندل * (mandel) کشیش اطریشی اولین کسی بود که با کاشتن نخود اصل توارث را کشف کرد (۱۸۶۵) او با تلقیح گل‌های مختلف با یک دیگر به آن نتیجه رسید که صفات رنگی هریک از آن‌ها محفوظ می‌ماند و درنسل‌های دیگر آشکار می‌شود و هیچ‌گاه ناپود و یا مخلوط نمی‌شود. (مؤلف). «بیولوژی سولومون» نوشته الدراسولومون، ص ۲۴۳.



مکتسباتی که ثبات می‌یابد متکامل می‌گرداند، و گرنه هر پدیده زنده‌ای در جای خود می‌ماند. گویا در هر ذره هسته‌ای هزارها صفات میراثی و صفات اکتسابی ثبات یافته نهفته است که با تلقیح و دمیده شدن در جنس مخالف ترکیب و تکثیر و بر پا و ظاهر می‌شود و قیامت‌شان قیام می‌نماید. این ذرات با آن چه آن را فرا گرفته که (سلول) می‌نامند با همه خصایص باقی می‌مانند و منشأ تولید و توارث هستند.^۱

۱. این سلول‌ها که بالقوه فنا ناپذیر هستند، قادرند در بعضی از شرایط موجود زنده‌ای را نظیر آن چه خود از آن به وجود آمده‌اند، تولید کنند، با این روش ادامه حیات تامین می‌شود. از هم اکنون باید توجه داشت که آن سلول‌های مولده در هر جاندار مستقیماً «از تخمی به وجود می‌آیند که آن جاندار را به وجود آورده است و از همان تخم اختصاصات تغییر ناپذیر می‌شود...».

از آغاز تقسیمات تخم عده زیادی از سلول‌ها به نام «سوما» تنوع حاصل کرده اعضا و دستگاه‌های بدن را به وجود می‌آورند و عده قلیلی بنام (ژرمن) بدون آن که تغییری متحمل گردند، منشأ سلول‌های مولده را تشکیل می‌دهند. لای تغییر بودن سلول‌های ژرمن و انتقال آن‌ها با حفظ جنس اختصاصی، از نسلی به نسل دیگر بطور دائم صورت می‌گیرد و این سلول‌ها هیچ گاه از تنوع سلول‌هایی که از تقسیم تخم نتیجه می‌شوند به وجود نمی‌آیند. اگر تصور شود که هر موجود زنده‌ای نطفه‌ای به وجود می‌آورد و این نطفه پس از نمو و حصول تنوع تشکیل موجود زنده دیگری می‌دهد و سپس موجود اخیر برای به وجود آوردن نسل بعد از خود نطفه تولید می‌کند صحیح نیست، بلکه نطفه هر نسلی مستقیماً از نطفه نسل ما قبل خود سرچشمه می‌گیرد و ارتباط هر نسلی با نسل قبل و بعد از خود به طور مستقیم است. تشکلات بدن هر موجود زنده‌ای که از نطفه‌ای به وجود می‌آید در حکم زائده‌ای است که به صورت یک جوانه بر روی ساقه اصلی ماده زنده مولده ظاهر می‌گردد. جدا شدن سلول‌های ژرمن از سلول‌های دیگر بدن (سوما)، معمولاً از همان آغاز تقسیمات تخم اتفاق افتاده و گاهی کاملاً آشکارا صورت می‌گیرد. «نقل از کتاب راز وراثت تألیف: «ژان روستان»، ترجمه: «دکتر محمود بهزاد»، از صفحه ۷ الی ۸.

«... نشان می‌دهد که هسته قسمت اصلی سلول است؛ چنانکه اگر سلولی را به دو بخش چنان قسمت کنند که پاره‌ای از آن دارای هسته شده و پاره‌ای دیگر فاقد آن گردد، ملاحظه می‌شود که پاره فاقد هسته ضعیف شده می‌میرد در صورتی که بخش واجد هسته قسمت از دست رفته را مرمت می‌کند و به حیات خود ادامه می‌دهد. پس جا دارد با میکروسکوپ قوی این عنصر ذی قیمت و ضروری حیات را مورد آزمایش قرار دهیم.



→ قسمت اعظم هسته مانند توده‌ای مرکب از ذرات مخصوص به نظر می‌رسد که ماده متشکله آن وقتی با معرف‌های شیمیایی تثبیت می‌گردد، مواد رنگی قلبایی نظیر «بلو دومتیلن» را به شدت جذب می‌کند. این ماده «کرماتین» نام دارد، و قطعات کرماتین به «کروموزوم» موسوم است. از مطالعات (مورگان) و «جریج» و «استورتون» و «سیلر» و «استرن» و غیره و هم چنین از تحقیقات تازه‌ای که توسط «گونو» و «ناریل» به عمل آمده چنین به ثبوت رسیده است که مقر اختصاصات ارثی و انتقال دهندگان آن اختصاصات که مدت‌ها مجهول مانده بودند، غیر از «کروموزوم‌ها» چیز دیگری نیست. در این جا نظریه‌ای را که بر طبق آن انتقال اختصاصات ارثی را توسط کروموزوم‌های سلول‌های مولده می‌دانند قبول می‌کنیم و ملاحظه خواهیم کرد که چگونه آزمایش‌های مختلف هر لحظه آن را تأیید می‌کند... اکنون بپذیریم که صفات و اختصاصات ارثی در کروموزوم‌ها یعنی ذرات مستقر در سلول‌های مولده جادارد. تئوری کروموزومی وراثت متضمن دو کیفیت اساسی زیر است: یکی آن که اداره و رهبری نمو تدریجی تخم به دست کروموزوم‌ها انجام می‌گیرد؛ دیگر آنکه بعضی از کروموزوم‌های موجود در تخم تا هنگام تشکیل گامت‌های موجودی که از نمو همان تخم حاصل می‌شود باقی می‌مانند. لذا بقا و استمرار وراثت نه فقط بوسیله سلول و هسته آن از نسلی به نسل دیگر امکان پذیر می‌گردد بلکه به کمک کروموزوم‌های سلول مولده انجام می‌گیرد. اگر دیده می‌شود فرزندی به والدینش شباهت دارد از آن جهت است که تخم مولد فرزند از کروموزوم‌هایی نتیجه شده که بعضی از آن‌ها قبلاً نمو پدر را تأمین و دسته دیگر نمو مادر را رهبری کرده‌اند.

تعداد کروموزوم‌ها در افراد هر نوع ثابت و مشخص است. گامت انسان دارای ۲۴ کروموزوم است. اگرچه کروموزوم‌های اوّل انسان به سهولت قابل رؤیت است، در عوض کروموزوم‌های اسپرما توئید کاملاً آشکار نیست و مانند جسم کدری روی هم انباشته شده و درون سرکوچک آن جای دارند. هر کروموزوم کیفیتاً با کروموزوم هم جوار خود اختلاف دارد و هنگام نمو، نقش مخصوص خود را بازی می‌کند، در بعضی از انواع جانوران اختلاف عمل کروموزوم‌ها موجد اختلافات در شکل آن‌ها نیز شده است. کروموزوم‌های انسان که اندازه آن‌ها از ۱ تا ۸ میکرون و ضخامتشان از ۰/۵ تا ۱ میکرون است، شباهت بسیاری به حروف الفبای زبان‌های مشرق زمین و هم چنین بعضی از علامات مخصوص موسیقی مانند آه کشیدن دارند و امتیاز آن‌ها از یک دیگر خالی از اشکال نیست. تخم چون از اتحاد دو گامت نتیجه می‌شود و هر گامتی دارای یکی از هر قسم کروموزوم است لذا در هسته تخم از هر قسم کروموزوم دو تا موجود می‌شود که یکی از آن‌ها مادری و دیگری پدری است. به عبارت دیگر، هر تعداد کروموزوم که در هر سلول مولده وجود دارد، تخم به همان تعداد کروموزوم جفت دارد. پس هسته تخم انسان ۲۴ جفت کروموزوم را واجد خواهد بود یعنی ۴۸ کروموزوم که ۲۴ عدد آن مادری و ۲۴ عدد دیگر پدری است. هنگامی که تخم تقسیم می‌شود تا دو سلول نخستین به وجود



→ آورد هر یک از ۴۸ کروموزوم طولاً به دو قسمت می‌شود و دو کروموزوم نظیر یا به عبارت دیگر دو قلو به وجود می‌آورد، یکی از هر دو کروموزوم حاصل متعلق به یک سلول شده و در نتیجه هر سلول جدید دارای ۴۸ کروموزوم می‌شود. در هر تقسیم بندی نیز همین روش ادامه می‌یابد، یعنی ۴۸ کروموزوم هم چنان از طول نصف می‌شوند و به هر سلول جدید نیمی از هر کروموزوم موجود می‌شود که هر یک از آن‌ها عقبهٔ بلا فصل کروموزوم تخم خواهد بود. ۲۴ کروموزوم، وارث مستقیم ۲۴ کروموزوم پدری و ۲ کروموزوم، وارث ۲۴ کروموزوم مادری می‌شود.

پس چنان که ملاحظه می‌شود، نصف شدن کروموزوم‌ها از طول که در هر تقسیمی صورت می‌گیرد، ذرات کروموزومی را به دقت دو قسمت می‌کند و هیچ گونه تغییری در ترکیب آن‌ها به وجود نمی‌آورد، بطوری که کروموزوم‌های تمام سلول‌های بدن عیناً نظیر کروموزوم‌های تخم لقاح شده باقی خواهند ماند. کروموزوم‌ها همیشه در هستهٔ سلول دیده نمی‌شوند بلکه در فاصلهٔ بین دو تقسیم نامرئی می‌گردند. به درستی محقق نیست که در این هنگام چه می‌شوند، معلوم نیست یک مرحلهٔ غیر قابل رؤیت بودن را طی می‌کنند یا آن که به ذرات بی‌نهایت کوچک تقسیم و سپس به صورت کروموزوم متشکل می‌گردند؟ آن چه محقق است آن است که همیشه هنگامی که تقسیم سلولی می‌خواهد آغاز شود، یک رشتهٔ دراز کروماتین گلوله شده ظاهر می‌شود و سپس قطعه قطعه می‌گردد و قطعات آن کروموزوم‌ها را تشکیل می‌دهند. حال باید دید گامت‌ها که تأمین ارتباط بین نسل‌ها را به عهده دارند چگونه تشکیل می‌شوند...» (بخش دوم قوانین وراثت از همان کتاب صفحات ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸).

«در هر موجود زنده‌ای که نر و ماده داشته باشد در همان مرحلهٔ اول عده‌ای از یاخته‌ها کنار گذاشته می‌شوند و برای فعالیت‌های جنسی ذخیره می‌گردند. این یاخته‌ها که در جهاز مخصوص تولید جای دارند، در طول مدت رشد موجود، خیلی کمتر از دیگر یاخته‌های بدن تغییر و تبدیل می‌یابند و شاداب و تازه نفس می‌مانند تا وقتی که به منظور تولید جوانه و شاخهٔ تازه‌ای، به وجودشان احتیاج پیدا شود.

به علاوه تقسیم این یاخته‌ها با روشی صورت می‌پذیرد که با روش تقسیم سایر یاخته‌ها که پیشتر دربارهٔ آن صحبت داشتیم تفاوت دارد و خیلی از آن ساده‌تر است. کروموزوم‌هایی که هستهٔ مرکزی این یاخته‌ها را تشکیل می‌دهند. به هنگام تقسیم، مانند کروموزوم‌های یاختهٔ دیگر به دو نیمه تقسیم نمی‌شوند، بلکه از یک دیگر دور و جدا می‌گردند، به قسمی که هر یاختهٔ فرزند فقط نیمی از کروموزوم‌های یاختهٔ مادر را دریافت می‌کند... کروموزوم‌ها به شکل جفت‌های خاص وجود دارند، جز در یک حالت استثنایی و آن این که یک جفت کروموزوم خاص وجود دارد که اجزای ترکیب کنندهٔ آن در موجود ماده متشابه و در موجود نر متفاوت هستند. این کروموزوم‌های خاص را کروموزوم‌های جنسی می‌گویند و آن‌ها را با علامت X و Y مشخص



نسبت «ذُرِّيَّه» به «ذَرَّ» یا وصف انتزاعی از آن و تسلسل منشأ که از «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» برمی آید، همچون خلاصه جامعی از سنت توارث است که از اصطفاء (تصفیه و گزینش) سرچشمه می گیرد یا منشأ اصطفاء است... آیات بعد در واقع بیانی از راز انعکاس و اکتساب مؤثر و تحول بخش روحی و اخلاقی است که افرادی را برای گزیدگی و اصطفاء آماده می کند.

اصطفاء جهش تکاملی در نوع انسان است که چون دیگر پدیده ها، صفات و خصایص او را دگرگون می کردند، گرچه در ساختمان اندامی و عضوی تغییرات مشهودی پیش نیاید تا به تدریج اعضای رئیسه با آن خصایص منطبق و هماهنگ گردد. این تغییر تدریجی در اعضای چون مغز و اعصاب و چهره و زبان نمایان تر است. از این نظر تغییر و تکمیل ساختمان عضوی معلول صفات و غرایز و

→ می سازند. یاخته های یک موجود زنده نر یک کروموزوم X و Y دارا هستند. قرار گرفتن یک کروموزوم Y بجای یک X نماینده اصلی اختلاف دو جنس است. قابل توجه ترین نکته در عمل تولد، این حقیقت است که موجود زنده جدیدی که از درهم آمیختن یک جفت یاخته جنسی (گامت) پدر و مادر به وجود می آید به وضع غیر مشخص و دلخواه رشد نمی کند، بلکه به صورت نسخه ای صادق، اما نه همیشه دقیق، از پدر و مادر بزرگ خود نمو می کند...

واضح است که قسمت اعظم نوع حیوان باید در هر دو دسته کروموزوم های پدری و مادری وجود داشته باشند، اما صفات متعدد و مختلف کوچک تری که بر حسب افراد تفاوت می کنند به طور جداگانه فقط از پدر و مادر به فرزند رسیده باشند. اما با آن که تقریباً تردیدی نیست که بعد از گذشتن مدتی دراز یعنی پس از چندین نسل، بسیاری از خواص و صفات اصلی جانوران و گیاهان مختلف دستخوش تغییر (که تکامل آلی شاهد بارز آن است) شود، تغییراتی که در مدت کوتاه و محدود مطالعاتی که ماحصل آن ها علم بشری است مشهود شده اند، تغییراتی بالنسبه کوچک است که در صفات فرعی روی داده است. مطالعه در این گونه صفات و انتقال آن ها از پدر و مادر به فرزندان موضوع اصلی علم جدیدی است به نام (ژنتیک). این علم که هنوز در دوران کودکی است می تواند نکات مهیج و جالبی درباره مرموز ترین و نهفته ترین نکات زندگی به ما بیاموزد، مثلاً دانسته ایم که علیرغم پدیده های زیستی، قوانین توارث تقریباً به سادگی قواعد ریاضی هستند و نشان می دهند که مادر این جا با یکی از اساسی ترین پدیده های حیات سر و کار داریم. به عنوان مثال عیب معروفی از چشم را که (کور رنگی) نام دارد مورد مطالعه قرار می دهیم... نقل از کتاب «یک، دو، سه بی نهایت» تألیف «ژرژ گاموف» * ترجمه «احمد بیرشک»، صفحات ۲۵۱ الی ۲۵۷. (مؤلف)



مختصات نوعی و فردی است نه علت آن‌ها، همان‌ها که در ذرات هسته سلول تولیدی نهفته برطبق آن اندام و اعضای هرپدیده آلی ساخته می‌شود، آنگاه چنین صفاتی ثبات و تکامل می‌یابد و با تأثیرات محیط به نسل‌های دیگر منتقل می‌شود. اراده و اختیار و اکتساب می‌توانند صفات و خصایص عالی روحی و میراثی را در نسل‌های انسان تکامل یافته و گزیده نگه دارند و یا کامل‌تر کنند.

در همه یا بیشتر آیاتی که ذریه و مشتقات آن آمده ناظر و مُشعر به همین گونه صفات عالی و میراثی است: ﴿...قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ...﴾^۱، ﴿...وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ...﴾^۲، ﴿...وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ...﴾^۳، ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...﴾^۴، ﴿فَمَا آتَمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ...﴾^۵، ﴿...وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ...﴾^۶، ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ...﴾^۷، ﴿ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ...﴾^۸، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا...﴾^۹، ﴿وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ

کتابخانه آنلاین «مطالعاتی و زمانه‌ها»

۱. ... گفت از دودمانم؟ فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد... بقره (۲)، ۱۲۴
۲. ... و از نسل ما امتی فرمانبردار خود... بقره (۲)، ۱۲۸.
۳. از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را... انعام (۶)، ۸۴.
۴. به یاد آور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت... اعراف (۷)، ۱۷۲.
۵. سرانجام کسی به موسی ایمان نیاورد مگر فرزندان او از قوم وی... یونس (۱۰)، ۸۳
۶. ... و کسانی از پدرانشان و همسرانشان و فرزندان‌شان که کارشایسته کردند... رعد (۱۳)، ۲۳.
۷. پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت سکونت دادم... ابراهیم (۱۴)، ۳۷.
۸. فرزندان کسانی که [آنان را در کشتی] با نوح برداشتیم... اسراء (۱۷)، ۳.
۹. آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر آنان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم... مریم (۱۹)، ۸۵.



الْكِتَابِ...^۱، ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ﴾^۲، ﴿رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ...﴾^۳، ﴿وَأَصْلَحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي...﴾^۴، ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ...﴾^۵.

«ذُرِّيّه» که در این آیات آمده است به دلایل صریح و ضمنی، وراثت از اوصاف را می‌رساند: امامت (رهبری)، اسلام، تعهد، اصلاح، هدایت، گزیدگی (اجتباء)، نبوت، کتاب، بقا، ایمان، بهشت که همه این‌ها از سرسلسله‌های تحول یافته و گزیده (مصطفی) سرچشمه گرفته و استعداد برای آن‌ها به وراثت در ذُرّیه جاری و مکمون شده است تا در شرایط محیطی و محرک عمیق روحی به صورت‌های مختلف و در بعضی از ذُرّیه‌ها ظهور کند.

این سه اصل: اصطفاء، وراثت، شرایط محیطی و روحی را درباره تکامل انسان عالی از این آیات می‌توان دریافت؟^۶

۱. واسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندان‌ش پیامبری و کتاب قرار دادیم. عنکبوت (۲۹)، ۲۷.

۲. و [تنها] نسل او را همان بازماندگان قرار دادیم. صافات (۳۷)، ۷۷.

۳. پروردگارا آنان را در باغ‌های جاوید که وعده‌شان داده‌ای با هر که از پدران و همسران و فرزندان‌شان که به صلاح آمده‌اند داخل کن... غافر (۴۰)، ۸.

۴. ...و فرزندانم را بر اینم شایسته گردان... احقاف (۴۶)، ۱۵.

۵. کسانی که گرویده و فرزندان‌شان آن‌ها را در ایمان پیروی کرده‌اند... طور (۵۲)، ۲۱.

۶. تجربه و اندیشه دانشمندان به این واقعیت رسید که موجودات آلی و زنده در حال تغییر بَطْیء و تکمیلی هستند و برخلاف نظر گذشتگان از فلاسفه، انواع، متوقف و در بسته و محدود به جنس و فصل خاص نیستند. آن‌گاه افکار متوجه کشف علت یا علل این تحولات تدریجی گردیدند. لامارک* (۱۷۴۴) این تغییرات و تحولات را معلول سه اصل اساسی می‌دانست:

۱. تأثیر شرایط محیط و تلازم آن با به کار بردن و رشد بعضی از اعضا.

۲. وراثت اعضای رشد یافته و انتقال به نسل‌های بعد.

۳. تمایل به تغییر محیطی عضو.



«اصطفاء»: برتر آوردن، تصفیه، گزینش. خداوند «اصطفای این شخصیت‌های گزیده را مستند به خود و اراده‌امری خود کرده که در واقع جهشی در مسیر تکامل آدمی است. آنگاه زمینه این امر را مستند به توارث و جهت‌ها و حرکت‌های روحی: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ... إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ...»، و هم چنین آیات بعد دربارهٔ تکوین یحیی «هَذَا لَكَ دَعَا زَكَرِيَّا...» و پیدایش عیسی ...^۱

→ پس از او داروین* اصول تنازع در بقاء و انتخاب طبیعی و بقای اصلح را ابراز کرد. سپس با کشف تکوین نظم از دو عامل نر و ماده، آنگاه هستهٔ سلول مولد و چگونگی تقسیمات آن و انتقال صفات بوسیلهٔ آن‌ها و سپس کشف جهش در بعضی از گیاهان، افکار محققین متوجه به اصول اولی وراثت گردید و بسیاری از نارسایی‌ها و مسایل معض که در نظریهٔ لامارک و داروین بود تبیین شد و نظریه‌ها در کیفیت و کمیت تأثیر این عوامل، گوناگون گردید و اختلاف نظرهای دیگری پیش آمد.

اکنون واقعیت مسلم این است که هر چه پدیدهٔ زنده پیچیده‌تر و کامل‌تر شود عوامل تکامل شدیدتر و فعال‌تر و سریع‌تر می‌گردد و یا عوامل دیگری از درون ساختمان پیچیدهٔ آن پدید می‌آید. رویش مخ و سلسله اعصاب با همهٔ جهازات ادراکی و تحریکی از نمودارهای مرتبهٔ عالی و منشأ درک و حفظ و اندیشه و انعکاس‌های پیاپی از محیط درونی و بیرونی است و محصول کار آن‌ها و بروز خصایص میراثی و تسریع تکامل و جهش‌ها و تأثیر آن‌ها در تغییر دیگر اعضا و جهازات است. (مؤلف)

۱. اصول و عواملی که دانشمندان طبیعی زیست‌شناسی برای تغییرات و تحولات انواع کشف و تبیین کرده‌اند و می‌کنند تا مرز انسان است. آیا تحولات تا همین مرز متوقف می‌شود، یا اندیشهٔ خود را نتوانسته‌اند از این مرز که درون آن بسیار مرموز و اسرارآمیز است عبور دهند؟ داروین با تحقیقات شخصی و پیروی از بعضی نظریه‌های پیشینیان خود، عامل اصلی تغییرات و تنوع جانوران را، تنازع در بقا و انتخاب طبیعی و بقای اصلح می‌دانست. عوامل دیگری را چون محیط زیست و تغذیه و توارث و آن‌چه شناخته شده یا ناشناخته مانده، یا فرعی می‌دانست و یا عامل ادامهٔ حیات، نه تغییر و تحول. آن‌چه داروین در مدت کوتاه تحقیقات خود بررسی کرد و نتیجه گرفت و نظرداد، محدود به یکی از ابعاد زندگی جانورانی است که در چشم اندازش بوده است. آیا این گونه استنتاج‌های محدود و خاص را می‌توان، و درست است که به همهٔ ابعاد و دامنه‌های بس وسیع حیات گسترش داد؟ آیا همهٔ جانوران ریز و درشت و آن‌هایی که در محیط‌های باز و بلامنازع، رشد و تحول یافته یا نیافته مانده‌اند، مشمول قانون کلی تنازع در بقا بوده‌اند؟ آیا تعاونی که در زندگی بیشتر جانوران و حشرات نسبت به هم و اولاد خود دارند، نیز مشمول تنازع در بقا است؟ دانشمندان پیرو این مکتب با هم دستی استعمارگران آزمند، اصل تنازع در بقا را تا مرزهای زندگی روحی و اخلاقی و اجتماعی انسان پیش



«إِذْ قَالَتْ امْرِأْتُ عِمْرَانُ رَبِّ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». «اذ» ظرف زمان، برای فعل مفهوم از «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» یا از صفات «السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یا فعل مقدر «أُذْكَرُ»: ذُرَّیه‌ای که بعضی از بعض دیگر ناشی شده، خدا بس شنوا و دانا بود (به یادآر) آنگاه را که زن عمران گفت... و شاید که ظرف باشد برای «اصطفی آل عمران» که مفهوم آخرین معطوف است: برگزیده آل عمران را آنگاه که زن عمران گفت... «نذر»: تعهد و تصمیم برای انجام کاری است که خیر و گزیده باشد. «محرراً»، حال برای «ما فی بطنی» و یا مفعول له برای «نَذَرْتُ»، به معنای فعل یا مصدر: نذر کردم آن را که در شکم دارم در حالی که آزاد شده یا خالص و مخلص باشد و یا بشود.

لحن آیه و مضمون این دعا و نذر، دلالت بر یک آگاهی ناگهانی و انقلاب و

→ بردند و جانوران وحشی آدم نما مکتبی شدند و شعار برتری قومی و نژادی و تنازع طبقاتی را ساختند و مسابقه تسلیحاتی را به راه انداختند و جنگ و دندان‌های آن‌ها را به گونه سلاح‌های مهیب در همه اطراف زمین و اعماق دریا و فضا نفوذ دادند و می‌دهند تا هم نان ضعفا را بگیرند و هم جان‌شان را! چون زندگی بر اصل تنازع در بقا و بقای اصلح است!

اصلح هم یعنی همین‌ها. نه صالح و اصلحی که پیمبران خدا برای اقامه قسط و عدل و پاک کردن معبد خدا از ناپاکان آدم نما شناسانده بودند. پس از کشف قانون توارث و پیشرفت دانش (ژنتیک)، اصل تحول، از عوامل محیط خارجی به درون زندگان کشانیده و دریافت شد. در نظر این‌ها اختلاف زن‌ها، منشأ اختلاف اصولی جانوران و منشأ تحول تکامل تدریجی یا ناگهانی و جهش می‌شود.

این تحقیقات درست یا نادرست، تا مرز انسان پیش می‌رود. آن چه مرز انسان را [از دیگر جانداران] جدا می‌کند اندیشه و اراده اختیاری و عملی است که مرز و حدی برای این فصول و ممیزات نیست. هر چه در اندیشه و اختیار پیش رود واز مرز جانوران دور گردد، میدانش وسیع‌تر و تکاملش بیش‌تر می‌شود. عمل ناشی از اندیشه عملی و ایمانی سازنده موجب کمال و بقای انسان است. چنان که اندیشه و رفتار، چهره‌های ظاهری آدمی را تغییر می‌دهد و منشأ اخلاق و عادات و ملکات مختلف می‌شود، باید موجب تغییر وراثتی نیز باشد «ذریه بعضها من بعض». و همین تغییر تدریجی در وراثت و جهت کمال و تراکم آن‌ها، زمینه‌ای برای تحولات و جهش‌های روحی و اصطفاست که در این آیات، بیاناتی درباره آن‌ها آمد و اشاراتی بدان‌ها شد. (مؤلف)



تحول درونی دارد که شاید از انعکاس محیط، برای آن زن وارسته و حساس و وارث گزیدگان پیش آمده باشد. آیا آن انعکاس پرتوی از روش پارسایان وارسته و خداپرستان از دنیا گسسته بود یا از دیدن مرغی که در بالای شاخه درخت جوجه اش را می خوراند، چنین تحول و حرکت و هیجانی برای آن زن نازا و یا حامله رخ داد؟ هر دو در تفاسیر نقل شده است. این گونه تنبّه و تحوّل که از توجّه و برخورد به یک پدیده عادی و ناچیز پدید آمده منشأ کشف ها و الهاماتی گردیده است و در تاریخ بسیار رخ داده است، و شاید بیشتر برق های علمی و روحی که برای نفوس و اذهان آماده رخ نموده و مبدأ تحولاتی گردیده از همین قبیل باشد. سقوط سیبی از درخت برای ذهن و قّاد «نیوتون»^{*} هم چون برقی بود که جاذبه عمومی را روشن کرد. گویا اوصاف توارثی «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» و اکتسابی^۱ و برخورد با عوامل خارج چنین تنبّه و تحوّل برای آن زن پارسا پیش آورد و او را از محیط انحطاط یافته و گرفتار به بندهای آن رها نید و تعهد کرد که یگانه ثمره حیاتش برای خدا و آزاد باشد:

«نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا». این «محرّر» نباید به معنای آزاد شده یا آزاد شونده از بندگی (بردگی) باشد، چون آل عمران اگر خود برده دار نبودند برده هم نبودند، بلکه آنان آزادی بخش برای آزادی بردگان روحی و اخلاقی، که ریشه هرگونه بردگی است، بودند. و اگر آن مادر (زن عمران) برده بود نمی توانست

۱. بعضی از محققین این علم (ژنتیک)، وراثت صفات اکتسابی را به کلی نفی و برخی دیگر اثبات کرده و هر دو گروه نظر خود را به تجربه استناد داده اند. شاید جمع هر دو نظر این باشد که آن گونه صفات اکتسابی که همان حالت عَرَضی داشته باشد متوارث نشود و یا در نسل های بعد محو گردد و آن گونه که در انسان به صورت عادت راسخ (ملکه) درآید متوارث شود. مانند بعضی از صفات گیاهان و جانوران که بر اثر تکرار ثبات می یابد و مشمول قوانین وراثت می شود و یا برخورد با محیط بارز می گردد. از مضمون این آیات هم همین امر برمی آید. سرنوشت فرد در دنیا و آخرت و اجتماع هم وابسته به آن گونه از صفات است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (مؤلف)



آزادکنندهٔ فرزندش باشد و اگر آزاد بود فرزندش برده نبوده، پس معنای «محرّر» یا باید آزاد شده از قیود روحی و غرایز نفسی و تصفیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى...» باشد و یا آزاد شده از شرایط محیط و تأثیرات آن^۱ که هر دو ملازم هم هستند و سرانجام هر دو یکی است.

همین آزادی از شرایط و بندها و ولایت و تصرف خلق نیز به معنای خادم مفید شدن است، زیرا معابد برای بندگی و رهایی از بندها و شرایط و حدود محیط تأسیس شده تا هر قید و حد فردی و طبقه ای، جز حدود اخلاق انسانی و کمال روحی، را بردارد. مسجد در محیط اسلامی و شرایط خاص آن صورت کاملی از محیط آزادی و آزاد منشی است تا با رفت و آمد و انجام عبادت در آن و شعار تکبیر از هرگونه عبودیتی آزاد شوند. از این جهت است که از نظر قرآن ظالم تر از هر ظالم، مانع و مخرب حدود مسجد است: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا...﴾^۲.

در منقولات آمده است^۳ که همسر عمران نازا بود و شوهرش پس از آبستنی او

۱. آزادی از شرایط و بندهای محیط، نمودار و نشانهٔ بارز تکامل است: گیاهان با آن که تا حدی از محکومیت طبیعت آزاد شده و در محیط محدود خود مواد طبیعی را تغییر می دهند و وسیلهٔ تغذیه و نمو و تولید مثل خود می شوند، پایبند جا و محل هستند و کوشش برای فراهم کردن وسیلهٔ غذا و هوا و تولید ندارند. جانوران هرچه کامل تر شوند پایبندی شان کم تر و آزادی و نیاز و کوشش آن ها برای تأمین حیات بیش تر و از دسترس شان دور تر و اعضای شان مجهز تر می شود، تا انسان که با تشخیص و اراده و اختیار کامل به راه افتاده تا انسان متکامل و کوشا که می خواهد هر چه بیش تر خود را از بندهای طبیعت و غرایز و شرایط و روابط محیط منحط برهاند و یکسر آزاد و حاکم بر خود و طبیعت و قیدها و سنت ها شود. (مؤلف)

۲. و کیست بیدادگر تر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود و در ویرانی آن ها بکوشد. بقره (۲)، ۱۱۴.

۳. ابن جریر طبری در تفسیر خود با استناد به ابن اسحاق نام زن عمران را (حسنه دختر فاقود) ذکر کرده و نسبت عمران شوهر او را (عمران بن یاشهم بن آمون بن حزقیاء... تا سلیمان بن داود بن ایشا) و نیز از ابن اسحاق نقل



درگذشت. ظاهر آیه که نذر را زن عمران تعهد کرده و خبر «كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» همین بی‌شوهری او را می‌رساند، پس شاید بیش از عوامل وراثتی، روحی متأثر و رمیده از محیط عادی و بندهای آن داشت که با آزادی و وارستگی که در محیط مغابد دید و با مرغی که آزاد بال می‌زد و جوجه‌اش را می‌پروراند، چنین دعا و نیاز پرسوزی سرداد و با خدایی که به الطاف و صفاتش ایمان داشت، تعهد کرد و خواست تا نذرش را بپذیرد، همان خدایی که شنوا و داناست، راز را که از اعماق قلبش برخاسته می‌شنود و خواست او را می‌داند و امیدش را برمی‌آورد: «فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

«فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ، وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَدُرِّتُهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». «فَلَمَّا وَضَعَتْهَا»، تفریع به «إِنِّي نَذَرْتُ» و «فَلَمَّا»، إشعار به انتظار و امید او دارد. ضمیر مونث «ها» راجع به «ما فی بطنی» از نظر واقع یا پس از ولادت است. «رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ»، بیانی نومیدانه و مؤدبانه است از این که آرزویش آوردن پسری «محرر» بود، تا از عهده آزادی و مسئولیت آن برآید، اینک می‌نگرد که دختری آورده است! این بیان، امید و انتظار شخصی همیشگی آن زن را می‌رساند. این که می‌گویند به پسری گزیده بشارت داده شده بود و آن بشارت در ولادت فرزند مریم (عیسی) تحقق یافت، از این بیان بر نمی‌آید. بنا به قرائت مشهور که «تاء»، «بِما وَضَعْتَ»، به سکون آمده است و هم چنین با قرائت نامشهور به کسر «تاء»، این کلام

→ کرده که (زکریا و عمران دو خواهر را به زنی گرفتند، همسر زکریا مادر یحیی شد و همسر عمران مادر مریم، عمران در زمان حاملگی زنش درگذشت و این زن پیش از این نازا بود. آن‌ها خاندانی بودند که نزد خدا مکانی داشتند. زن عمران گاهی که در سایه درختی بود چون مرغی را دید که جوجه‌اش را می‌خورد روحش برای داشتن فرزندی برانگیخته شد.) و به اسناد خود از عکرمه نیز همین گونه نام و نشان زن عمران را نقل کرده است. چون در کتاب‌های عهدین نام و نسبی از مادر و پدر مریم نیامده معلوم نیست که ابن اسحاق و عکرمه و دیگر ناقلان، این نام‌ها و نسب‌ها را از چه سند و مستندی نقل کرده‌اند. (مؤلف)



باید معترضه و اعتراض به خبر زن عمران باشد: «وَضَعْتُهَا أَنْثَى» یعنی خدا خود داناتر است به آنچه زاییده یا زاییده ای. ضمیر غایب «وَضَعْتُ» به سکون «تاء» با خطاب، إشعار به اعراض دارد و به قرائت فعل متکلم و به ضم «تاء»، هماهنگ با کلام «رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا اُنْثٰی» نیست. گرچه می شود که این کلام هم از مناجات آن زن و پیوسته به سابق و لاحق باشد. چون هماهنگ با این مناجات جمله «وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ» است نه «اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ». و نیز با قرائت ضم «تاء» مفهوم آیه، بیش از تأثر و تحیر آن زن، تردید اندیشه او را می رساند، با آن که قرائت مشهور إشعار به رمزی و رازی از شخصیت آن مولود دارد که سپس به گونه ای آشکار گردید. جمله اسمی و تقدیم «اللّٰهُ» و وصف تفضیلی و الصاق با «اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ» به جای جمله ای چون «رَبُّهَا یَعْلَمُ، یَعْلَمُ اللّٰهُ مَا وَضَعْتُ و...» احاله به علم خاص و برتر و ثابت خدا درباره آن مولود در مقابل اندیشه مادرش است که می پنداشت دختری «اُنْثٰی» چون دیگر دختران آورده است. با این بیان نباید معلوم آن علم برتر و عمیق تر همان شخصیت گزیده آن مولود (مریم) باشد که سپس نمایان شد و مشهود گردید؛ بلکه باید معلوم آن علم خدا، پدیده پیچیده و مرموز و درونی مریم باشد که جز با این خبر، معلوم کسی نگردید و نسبت ها پیش آورد و منشأ ولادت مسیح بی پدر گردید و معلوم شد که آن زن مانند دیگر زنان و نیز دیگر مردان هم نیست. پس شاید که خبر «وَلَیْسَ الذَّكَرُ کَالْاُنْثٰی»، کلام خدا و پیوسته به خبر قبل و عطف «بِمَا وَضَعْتُ» باشد، و یا استیناف و «الذَّكَرُ»، اشاره به جنس و یا تعهد ذهنی و «الْاُنْثٰی» اشاره خاص و جمله استدراک از «اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ»، باشد: خدا به آنچه آن زن آورده داناتر است که این نوزاد چون دیگر انثی ها نیست و چون جنس مرد، با این که او آرزویش را داشت، مانند این «انثی» نیست. اگرچنانکه بعضی گفته اند این جمله «وَلَیْسَ الذَّكَرُ کَالْاُنْثٰی» کلام آن زن باشد، معترضه و بریده از سابق است: «وَلَیْسَ الذَّكَرُ کَالْاُنْثٰی»

لَيْسَ الْأُنْثَى كَالذَّكَرِ»، (این مولود انثی مانند آن پسری که آرزو داشتیم نیست) مناسب تر می نمود. بنابراین، مفهوم «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» در مقابل «إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى» آن است که این دختر از آن گونه مؤنث های عادی نیست و منصوص «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى» آن است که مذکرهای عادی هم چون این زن نیستند و چون نمی شود که هیچ گونه ای از مذکر یا مؤنث نباشد، باید پدیده مزدوج باشد، چنان که سپس بی لقاح خارج بارورگردید و باکره زا شد. پس هم دارای جهاز و غده نرینه بوده و هم مادینه، همان گونه که در همه گیاهان شکوفنده و گل روی و بسیاری از انواع حیوانات بی مهره و اندکی از نوع مهره داران است و آدم هایی هم به ندرت دارای این خصایص و جهازات مزدوج هستند که از طریق خود باروری (پارتنوز) تولید مثل می کنند.^۱

«وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ». عطف به «إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى» و پس از کلام معترضه خدا آمده است. گویا همین که زن عمران با نظری آگاهانه چهره فرزندش را دید و با روشن بینی و یا حدس و الهام، به امتیاز روحی و جسمی او پی برد و او را شایسته و مورد نذرش شناخت، نام مریم را برایش گزید. مریم یعنی خدا پرست و پارسا یا خدمت گزار معبد و یا سرباز زن و طغیانگر.^۲ مفهوم «محرر» متضمن همین معانی است: آزاد از شرایط و سنن طبیعی و اجتماعی و وقف عبادت و خدمت در معبد. پس از این نام گذاری، او و ذریه اش را به خدا سپرد تا در حریم امن خدایی از القائات و وسوسه ها و جاذبه های شیطان رانده شده و ضد تکاملی، مصون باشند:

«وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». آن وراثت اصطفائی و آن

۱. رجوع شود به زیر صفحه ۱۵۹ از کتاب «خلقت انسان» تألیف آقای «دکتر یدالله سبحانی» که در ذیل همین

آیات نمونه ها و اصطلاحات و اسناد علمی این گونه پدیده ها بیان شده است. (مؤلف)

۲. مستر هاکس آمریکایی در قاموس کتاب مقدس مریم را به (یاغی گری) ترجمه کرده است. (مؤلف)



پاکی و خلوص و وارستگی و هیجان روحی زن عمران بود که در حریم و مجرای امر خدا خرق سنن عادی طبیعت و اجتماع قرارگرفت و در همان پناه گاه خدا، از دخترش مولودی غیرعادی، نه غیر طبیعی، رخ نمود و به پا خاست تا دیگران را از بندها و وسوسه‌های شیطان برهاند و زمین را از آلودگی و تاخت و تاز شیطان‌صفتان پاک گرداند. پس همین که مسیح دست و زبان گشود تا نفوس و ابدان و ارواح را مسح کند و فریب‌ها و آلودگی‌ها را بزدايد، شیطان به چهره نگهبانان آیین مقدس رخ نمود و ولادت مسیح پاک را دستاویز خود ساخت و سخنانش را تحریف کرد و او را مولود نامشروع و دروغ گو خواند تا این که سرانجام با همه رنج‌ها و شکنجه‌ها، رسالت مسیح پایه گرفت و مردمی به وی گرویدند. بازشیطان به چهره روحانی درآمد و ولادت غیر عادی مسیح را وسیله ساخت تا او را خدا و فرزند خدا و معبود خلق و آفریننده و کارگردان جهان و بخشنده همه گناهان نامید. پس از قرن‌ها فریب و گمراهی خلق و دشمنی و کینه توزی میان اهل کتاب درباره مسیح، این آیات پرتو افکند تا چهره مسیح و مادر و خاندان و دعوتش را در میان وسوسه‌های توهین آمیز و غلو انگیز بنمایاند و دستاویز شیطان را قطع کند، شیطان به چهره دیگری درآمد و کوشید تا دو ملت دشمن و متخاصم را آشتی داد و آن‌ها را درمقابل این آیات محکم و داعی این رسالت و پیروانش به یک صف درآورد و باز مردم را به گمراهی و ستیزه و جنگ و خون کشاند و راه کمال و آزادی را بست. گویا با آن پیش بینی‌ها و نگرانی‌ها بود که مادرِ بزرگِ مسیح این کلمات و مناجات را از سوز دل به زبان آورد «وَأَنِّي أُعِيذُهَا بِكَ...».

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا». «تَقَبَّلَ»، کمال پذیرش و فراگرفتن و با توجه روی آوردن و ملتزم شدن است. «رَبُّهَا» با اضافه، إشعار به سرپرستی و تربیت خاص دارد: پذیرفت و به مقتضای صفت «رَبِّ»، برای تربیت



برگرفت، نه، چنان که گفته‌اند، «نَذَرْتُ» را قبول کرد. «بَقُولُ»، و «نَبَاتاً»، مصدر و مفعول مطلق و بیان نوع است و چون هر دو موصوف به «حَسَن» آمده چگونگی «تقبل» و «انبات» را می‌نمایاند و نیازی به آوردن مصدر که از هیأت فعل «تقبل» و «انبات» باشد نیست. «بَقُولُ حَسَن» تأکید برای «تَقَبَّلَهَا» و نوید خیر و نیکی است، «وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتاً» بیان اثر فعلی این گونه «تَقَبَّلُ» است:

پروردگارش او را بپذیرفت پذیرفتنی نیک، همچون بذر پرمایه و مستعد که نیروی پرورنده‌اش آن را در برمی‌گیرد و جذب امداد می‌کند و می‌رویاند تا برگ و گل و شکوفه برآورد و به بذر بنشیند: «وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَنًا»: و رویاند او را رویاندنی نیکو. می‌شود که «نَبَاتاً» اسم نوعی مفعول لَه باشد: او را رویاند تا همچون نیکو گیاهی شد. می‌شود این استعاره (رویش چون گیاه نیکو و زیبا) که برای هیچ انسان گزیده‌ای جز مریم در قرآن نیامده، گویای چگونگی وحی خاص و راز جسمی مریم باشد: همان که «اللَّهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ»، نمایانده است، چون آن گونه گیاهان که رویش سریع و برگ گل‌های نیکو و شکوفه‌های معطر دارند، دارای ترکیب مزدوج از نرینه و مادینه هستند و در بیشتر آن‌ها این ترکیب در یک بوته گل پربرگ و الوان و گاه در دو شاخ از یک ساقه است و آن گونه گیاهان و درخت‌های شکوفه‌ای که جهاز نر و ماده منفصل دارند، برای تولید مثل نیازی به تقارب و تماس، مانند جانوران ندارند و تولید بذران‌ها بوسیله عامل دیگری چون بادهای و زنبورهاست.^۱

۱. چون بعضی از درخت‌ها از طریق ریشه و یا شاخه (قلمه) تولید مثل می‌کنند نیازی به گل و شکوفه ندارند، و بعضی درخت‌ها شکوفه و بذر هم می‌آورند، مانند توت سفید. درخت‌های بذراور و دارای شکوفه‌ها و گرده‌ها بسیار فراوانند و عامل تلقیح‌شان بادها هستند که آن گرده‌ها را در فضا پراکنده می‌کنند و همان اندکی که بر شکوفه‌های مادینه می‌نشیند کار تلقیح را انجام می‌دهد. آن گیاهانی که گل‌ها و شکوفه‌های الوان و پر پشت و معطر دارند، بیش از جلب آدم‌ها، جالب زنبورهای مفیدند که عامل و حامل لقاح آن‌ها هستند. شکوفه‌ها را



«وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا، كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، قَالَ يَا مَرْيَمُ: أَنَّى لَكَ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». «وَكَفَّلَهَا» به قرینه عطف به افعال «تَقَبَّلَهَا، أَنْبَتَهَا» با تشدید، و فاعل آن ضمیر، راجع به «رَبُّهَا» است، زکریا مفعول دوم است: پروردگارش او را پذیرفت و رویاند و کفالتش را به عهده زکریا گذارد. توالی و ترتیب این افعال مطابق است با دوران رشد و تربیت مریم. اسم «رَبِّ» مضاف، او را پذیرفت و در برگرفت و تربیتش کرد و رویاند تا چون گیاهی نیکو به سن رشد رسید و آنگاه پروردگارش او را برای تربیت و تغذیه روحی کامل تر به کفالت زکریا درآورد. این کفالتی که پروردگار به عهده زکریا گذارد، شاید به امر الهامی یا تدبیر قرعه «إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» یا هر دو

→ برگ‌های سبز (کاسبرگ) در بر می‌گیرد و درون آن‌ها برگ‌های الوان و جواهر نشان (تاجک) برآمده که لوله‌های ظریف و گرده‌دار را با رشته‌ها و دریچه‌هایی فرا گرفته و در قسمت پایه‌های آن ماده شیرینی نشسته که جز زنبورهای عسل و مانند آن‌ها نمی‌توانند در آن‌ها نفوذ کنند و بدان دست یابند. شکوفه‌ها با رنگ‌ها و بوهای گوناگونی که آرایش شده‌اند، بعضی در پرتو نور و بعضی در تاریکی شب زنبورها را که در پی روزی به هر سو پراکنده می‌شوند به سوی خود جلب می‌کنند. آن‌ها به درون شکوفه‌ها می‌خلند تا از شهد گرده‌های درون آن‌ها کامیاب شوند. زنبورها که با شور و عشق به دور آن‌ها می‌گردند، همین که به درون آن‌ها راه یافتند لوله‌های حامل ماده لقاح را تهییج می‌کنند تا گرده‌های نرینه بر روی مادینه می‌ریزد و یا با بال‌ها و اندام‌هایشان آن گرده‌ها را به شکوفه‌های دیگری که جنس مخالف است می‌رسانند. وحی و تمثّل این زنبورها روی شکوفه‌ها، همانند تمثّل فرشته وحی برای مریم بود: «وَأَنْبَتْنَا نَبَاتًا حَسَنًا»، «فَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا». بطور کلی گیاهان از جهت جهاز تولیدی دو گونه‌اند:

۱. گیاهانی که جهاز مولّد سلول‌های نر و ماده روی دو پایه (درخت) جداست مانند خرما و پسته.

۲. گیاهانی که جهاز مولّد سلول‌های نر و ماده روی یک پایه است که خود بر دو قسم‌اند:

الف. گیاهانی که سلول‌های نر و ماده در یک گل می‌رویند، مانند: سیب و گلابی و گیلاس و بیش‌تر گیاهان بوته‌ای.

ب. گیاهانی که جهاز مولّد سلول‌های نر و ماده هر کدام بر شاخه‌های مختلف از یک درخت‌اند، مانند: گردو و بلوط و ذرت. بعضی از گیاهان هم با تلقیح گرده (سلول نر) تولید مثل می‌کنند و هم بدون دخالت سلول نر (بکرزایی یا پارتوژنز) مانند انجیر. (مؤلف)



بوده و شاید فاعل «كَلَّمَهَا»، زکریا باشد که با قرائت تخفیف «فاء» مناسب تر است. پس به ظاهر آیه:

رشد روحی و برازندگی مریم توجه بیشتر زکریای پیغمبر^۱ و خویشاوند او را جلب کرد تا او را به معبد آورد، و به تربیت و تغذیه روحی او پرداخت و گاه و بیگاه به محراب خاص عبادتش می شتافت: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا». «كُلَّمَا» دلالت به تکرار، «عَلَيْهَا» اشعار به تفوق و سرپرستی، «وَجَدَ» (رای) یافتن آن چه را که نبوده، و «رِزْقًا» اشاره به نوعی خاص و نامعین دارد. محراب جای و غرفه خاص و مقدسی بوده است.^۲ جایگاه مخصوص مسجد را محراب گویند،

۱. با شناسایی که در قرآن (همین آیات از سوره آل عمران، انعام آیه ۸۶، مریم آیه ۱ و ۷، انبیا آیه ۹۰) از زکریا آمده، او پیغمبر و مربی و سرپرست معبد و پدر یحیی بوده است که خداوند یحیی را در سنین پیری به او و همسرش، عطا کرد. و این شناسایی در کتاب های عهد جدید جز در فصل اول «انجیل لوقا» نیامده که بعضی از مطالب آن مطابق با این آیات است و آن اشارات و مطالبی که در این انجیل آمده بیش از این نیست «که در آن روزها مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه به شتاب رفت و به خانه زکریا درآمده به ایصابات سلام کرد... و مریم قریب سه ماه نزد وی ماند پس به خانه خود مراجعت کرد.» آن زکریا که یکی از نوشته های عهد عتیق به وی منسوب است و مشتمل بر رؤیاها و پیشگویی هایی از آینده بنی اسرائیل و سرزمین قدس و صهیون است، اگر واقعیت داشته باشد، این زکریا پدر یحیی نبوده است. چون وقایع نگاری عهد عتیق تا اواخر اسارت در بابل است و از زکریای پدر یحیی و پدران او که در طلیعه ظهور مسیح بودند خبری نیست. مسیحیان بعضی اشارات و بشارات مبهم از کتاب زکریا را درباره مسیح موعود می دانند و به همین قدر دلخوش اند. (قاموس کتاب مقدس، مستر هاکس) چون آن زکریا در بابل و همزمان با داریوش بزرگ یا داریوش مادی می زیست، بعضی از محققین چنان که در دائرة المعارف فارسی آمده، تاریخ او را به (۵۱۹ ق.م) منطبق ساخته اند. آن گاه نوشته شدن کتاب زکریا را با همین تاریخ تطبیق کرده اند. با آن که کتاب های منسوب به پیمبران و کاهنان بنی اسرائیل به خط یا املاي آن ها نبوده و شاید سال ها پس از آن ها از زبان های مختلف نقل و تدوین گردیده از این تحقیق و تطبیق محققانه تر که در دائرة المعارف فارسی ذکر شده - یا نام و نشان مذهب و کلیسای زکریا - پدر یحیی و شوهر ایصابات خاله مریم، نیامده است: «زکریا و ایصابات از قدسین کلیسای کاتولیک رومی هستند! (جلد ۱، ص ۱۱۷۵)». (مؤلف)

۲. در کتاب اول پادشاهان باب ششم چنین آمده است: (و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست



شاید برای آنکه مقام درگیری و جنگ با هواهای شیطانی است، یا آنکه جایگاهی است که شخص خود را در آنجا از مشاغل دنیا برهنه می‌سازد. یا بالای مجلسی را گویند که گاه به نقش و نگار آراسته می‌شد: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ﴾^۱. محراب مریم غرفه‌ای بوده در اطراف بیت المقدس.

از این تعبیرات و ترکیب کلمات معلوم می‌شود که زکریا - پیغمبر و سرپرست بیت المقدس - که برای سرپرستی و تربیت روحی مریم گزیده شده بود، به تناوب داخل آن مکان مقدس می‌شده و هرگاه و هر مرتبه که وارد می‌شد یک گونه روزی خاص «رِزْقاً» نزد مریم می‌یافت. مفسرین آن رزق خاص و گوناگون را به میوه‌های تازه و نابه‌هنگام تفسیر کرده‌اند که در زمستان میوه تابستانی و در تابستان میوه زمستانی بود. آن تفسیر با تشبیه «أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا» تناسب دارد که گویا آن میوه‌های متنوع از همان گیاه نیکو و رویان و تراونده برمی‌آمد و در چشم زکریا بارز و نمایان می‌شد و تغذیه جسمی و روحی مریم در آن مکان و محیط مقدس و تربیت‌های الهام بخش بود، نه آن که طعام پخته و ساخته‌ای بوده که در آن زمان این همه تنوع نداشته در آن مکان هم نیازی بدان نبوده است. و شاید تعبیر آیه از تنوع تکامل، را برساند، «كُلَّمَا دَخَلَ... رِزْقًا»، که هر بار زکریا نوعی از آن را می‌یافت نه آنکه می‌دید؛ هم چون روزی بهشتیان ﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا

→ ذراع و بلندیش بیست ذراع...) بنا به نوشته قاموس کتاب مقدس: «آن لفظ بر محل مقدس در هیکل دلالت می‌نمود که خدای تعالی مشیت و اراده خود را در آن جا برای بنی اسرائیل ظاهر می‌فرمود. و گاهی از اوقات قصد از تمام هیکل است و محراب‌های قبایل مثل محراب دلفی، محلی بود که از آن جا جواب سؤال سائلین داده می‌شد، چنان که مثلاً کاهن دلفی بر کرسی مثلی که در محراب بر شکاف سنگی گذاشته شده بود تلفظات غیر مفهومی می‌نمود، و شخص مخصوصی که برای همین کار معین بود تلفظات وی را برای جماعت ترجمه می‌نمود. محراب‌های مرقوم را در نزد بت پرستان رتبه و جلال عظیمی بود لکن پس از آن ناچیز شده...».

(مؤلف)

۱. و هر چه از محراب‌ها و تمثال‌ها که می‌خواست برای او انجام می‌دادند. سبأ (۳۴)، ۱۳.



الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا^۱ که تجلی ایمان و عمل صالح است ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾^۲. میوه‌های طبیعی هم این همه تنوع را ندارد و مانند دیگر غذاها برای بقا و رشد جسم است نه جان که پرورنده آن همان ایمان و معارف جان بخش و روح پرور است. رزق، هم روزی جسم را گویند و هم جان را «رَزَقَهُ اللَّهُ الْإِيمَانَ، الْعِلْمَ الْمَقْبُولَ، الْوَلَدَ، أَلْمَالَ...». پس این معنا تأویل نیست و اگر باشد نابه جا و بی دلیل نیست. مریم هم چون پیمبران دارای رسالت نبوده تا معجزه داشته باشد، و آن که انسان را همین جسم، و روزی را ماده پرورش آن می‌پندارد، باید خود را تأویل کند.^۳ همین تأویل و تغییر انسان است که دید و بینش را دگرگون می‌کند و قدرت می‌افزاید، و بهره‌ها می‌آورد و با هم دستی قوای طبیعت صورت‌ها و رنگ‌ها و بوها و مزه‌ها پدید می‌آید که در موارد اصلی طبیعت نیست. از بهشت ملکوت و اراده خلاقه انسان، یا اراده او همان از پیشگاه خدا و بیرون از حساب است: «قَالَ يَا مَرْيَمُ: أَنَّى لَكَ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» اگرچنان که بعضی گفته‌اند، «رزقا» همان روزی متعارف در معبد باشد، نظر آیه به سؤال زکریا و آزمایش مریم است تا بنگرد که رشد روحی و توحیدی مریم او تا چه حد پیش رفته، مناسب با این توجیه است که «وَجَدَ عِنْدَهَا» بیان، «وَقَالَ أَنَّى لَكَ هَذَا»، جواب شرط «كُلَّمَا» باشد، مریم با همان دید توحیدی و برترگفت: «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...». رزقا (با تنوین نکره) روزی خاص و ناشناخته و

۱. ... هر گاه میوه‌ای از آن روزی ایشان شود می‌گویند این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده و مانند آن [نعمتها] به ایشان داده شود... بقره (۲)، ۲۵.

۲. وکسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند مژده ده... بقره (۲)، ۲۵.

۳. کردهای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نه ذکر را
بر هوا تأویل قرآن می‌کنی پست و کز شد از تو معنی سنی (مؤلف).
(مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین رومی، دفتر اول، بیت ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴)



«كُلَّمَا دَخَلَ...» تنوع آن را می‌رساند. گفته شده که میوه‌ها و غذاهاى متنوعى برايش آورده مى‌شد. راغب گوید: (رزق: عطای جاری دنیایی یا آخرتی: نصیب مال، جاه، علم). در فارسی هم روزی در مورد مال، مقام، اولاد و علم آورده مى‌شود.

دربیان آیاتی مانند ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۱ را گفته‌اند که مقصود هرگونه روزی است و آیات ﴿...يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲، ﴿...مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۳ شاید که «السَّمَاءِ» و «السَّمَاوَاتِ» که در مقابل «الْأَرْضِ» آمده مقصود روزی‌های معنوی باشد. ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾^۴، تعمیم روزی رادراصطلاح قرآن می‌رساند. مریم که در غرفه عبادت روی آورد و تحت تکفل زکریای پیمبر و مشتاق اشراقات و کشف مشکلات بود، در چنین شرایطی باید حکمت‌ها و معارف متنوع و اشراقاتی نوبه نو روزی‌اش گردد^۵ که آن‌ها را برای زکریا در آن خلوتگاه بیان می‌کرد و او را به اعجاب برمی‌انگیخت تا آرزو و امیدی در آن پیر سالخورده پدید آمد: «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...».

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ». «هُنَالِكَ» اشاره‌ای بدان مکان عالی و مقدس و حال و کیفیتی دارد که زکریا از مریم مشاهده کرد: «أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا... كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ... قَالَتْ هُوَ

۱. و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم اتفاق می‌کنند. بقره (۲)، ۳، انفال (۸)، ۳ و حج (۲۲)، ۳۵.

۲. ... شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد... فاطر (۳۵)، ۳.

۳. ... شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد... سبأ (۳۴)، ۲۴.

۴. و روزی تان را آن قرار می‌دهد که تکذیب کنید. واقعه (۵۶)، ۸۲.

۵. فهم‌نا ن کردی نه حکمت ای رهی ز آنچه حق گفتت «کُلُوا مِن رِّزْقِهِ»

رزق حق حکمت بود در مرتبت کان گلوگیرت نباشد عاقبت

این دهان بستی دهانی باز شد کو خورنده لقمه‌های راز شد

گر ز شیر دیوتن را و ابُری در فطام او بسی نعمت خوری (مؤلف)

(مولانا جلال الدین رومی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، از بیت ۳۷۴۵ تا ۳۷۴۸)



مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. زکریا همین که آن دختر نذر شده و به معبد هبه شده ازمادری نازا را در آن مکان عالی و مقدس با آن مقام و احوال و روزی‌ها مشاهده کرد، هیجان و تحوّل و تغییری در روح و قوای حیاتیش پدید آمد و امید به قدرت فعّال ربوبی یافت و به او روی آورد: «هَذَا لَكَ دَعَا زَكْرِيَّا رَبُّهُ» و درخواست کرد تا شاید ربوبیت فعّال و بخشنده، ربّی که پیوسته استعداد می‌دهد و برمی‌آورد و می‌جهاند، به وی فرزند یا فرزندان هبه (بخشش بی سابقه در زمینه استعدادی) کند که وارث گزیدگی «اصطفاء» باشند. مانند مریم پاکیزه «طیّبه»، از موانع رشد و رویان و شکوفان: ﴿...كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱، و زمینه‌ای پاک: ﴿بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ﴾^۲، ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ...﴾^۳ و چون نسیمی پاک و جریان دهنده: ﴿وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ...﴾^۴. جمال و کمال روحی مریم بر روح زکریا پرتو افکند و منقلبش کرد تا یکسر رها شد و به تجلیات ربوبی ربّ پیوست «رَبُّهُ، رَبِّ» تا این که او را خواند و خواست و دعایی از دل و جانش برخاست که فضل آن ربوبیت خاص «مِنْ لَدُنْكَ» و برتر از اسباب و علل سبب ساز، به او ذریه‌ای هم چون مریم بخشد. او در این مقام با همه شعور آگاه بود که پروردگارش شنوای رازها و خواست‌هاست: «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ».

این سومین انعکاس شدید و مهیجی بود که در زمینه وراثت اصطفائی و در آن محیط مقدس پرتو افکند و صفات و خصایص موروثی را بیدار و فعّال گردانید: از محیط قدس و مقدّسان، بر زن عمران و از او به مریم و از مریم به زکریا. «ذُرِّيَّةٌ

۱. سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش [در زمین] استوار و شاخه‌اش در آسمان است. ابراهیم ۲۴، (۱۴)

۲. ...سرزمینی است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده. سبأ (۳۴)، ۱۵.

۳. و سرزمین پاک [و آماده] گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید... اعراف (۷)، ۵۸.

۴. و با وزش بادی پاکیزه آنان را به حرکت درآورد. یونس (۱۰)، ۲۳.



بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ». ندا آوازی است که از دور برسد و اشعار بدان دارد که چهره فرشتگان ناپیدا و آوای شان رسا بود. «الْمَلَائِكَةُ» دلالت بر نوع یا گروهی دارد که با هم و یا در مراتب پیوسته به هم و هماهنگ باشند، مانند هماهنگی قوای ذهنی و ادراکی و تحریکی برای اظهار یا انجام اراده شخص. «وَهُوَ قَائِمٌ» حال برای ضمیر راجع به زکریا. «يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» حال برای ضمیر قائم «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ...» تبیین ندای فرشتگان است. این حالات و کیفیات و شرایط روحی و مکان برای جهت گیری و دریافت موج ندا بوده: درحالی که قوای روحی و بدنی او در جهت عبادت خدا قیام کرد و در حریم و غرق گاه محراب از خود رهیده به خدا پیوسته بود «يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» ندای فرشتگان به او رسید و تبیین شد که خداوند بشارت می دهد تو را به یحیی. برخورد با این گونه روزی ها که در محراب نصیب مریم می شد، زکریا را تکان داد و با مریم هم راز و هم ندا گردید، چنان که در محراب و حال قیام نمازی و نیازی، الهام و بشارت فرشتگان روزی اش شد. تبشیر: ارائه «بشره» (روی) به نیکی و خوشی (خوشرویی) یا نمایان شدن خوشی در چهره شخص بشارت داده شده «مُسْتَبَشَّر» است. دریافت این ندا در آن حالات روحی «قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» چهره زکریا را باز و شاداب و امیدوار کرد. از بیان این آیه و آیه: ﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾^۱. معلوم می شود که این نام «یحیی» نمایاننده او صاف و مختصات روحی و خلقی او و بی سابقه بود و پیش از تکوین ولادتش و در پی آثار بشارت،

۱. ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم که قبلاً همنامی برای او قرار نداده ایم...



بدان موسوم و موصوف گردیده است. بشارتش فرزندی بود بی هیچ نام و نشانی، همان «حَیّ»، همی زیست کننده و سراپا حیات. اسمی به معنای وصفی، پیش از ولادت که پیش از آن چنین اسم و وصفی برای کسی نبوده است «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا...» همچون عیسی مسیح که نسخه کامل تری از این انعکاس های روحی توارثی بود (عیسی: یعیس: یزید و زنده می ماند، زنده شده و زنده کننده به مسح) با اشتراکی که ریشه لغات عبری و عربی با هم دارد، شاید «یحیی» مستقبل از حیات باشد، مانند نام رمزی (حَیّ بن یَقْظان: زنده زاده بیدار و آگاه)^۱. همان آگاه و هشیاری

۱. به نام (حَیّ بن یَقْظان) دو کتاب معروف است: یکی از ابو علی سینا* (۳۷۰-۴۲۸هـ) و دیگری از ابن طفیل اندلسی* (۵۰۶-۵۸۱هـ). مطابق با ۱۱۱۰-۱۱۸۵م). محقق مصری احمد امین این دو کتاب را به انضمام جزوه دیگری به همین نام از سهروردی* (مقتول ۵۷۸هـ) که نسخه خطی آن را یافته است و مؤلف آن را (قِصَّةُ الْغُرْبَةِ الْغُرْبَةِ) نامیده با مقایسه و تحقیق و تعلیق به مناسبت هزاره ابو علی سینا منتشر کرده است. به نوشته ابن محقق مصری، کتاب «حَیّ بن یَقْظان» ابن سینا را استاد میکائیل بن یحیی با شرح و اقتباس خود (۱۸۸۹م) منتشر کرده است و «حَیّ بن یَقْظان» ابن طفیل در مصر و دمشق مکرر چاپ شده و در (۱۷۶۱م) به زبان لاتین و سپس به انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی و روسی ترجمه شده است. آن سه کتاب به گونه نام و بیان رمزی، آدمی را تصویر می کند که راه تأمل علمی و شناخت را پیموده و می خواهد دیگران را بدان هدایت کند. «حَیّ بن یَقْظان» ابن سینا بر طبق مشرب علمی و استدلالی خودش او را به صورت پیر بنا و تجربه آموخته ای تصویر کرده که رمز عقل است و در میان رفقای مختلف که اشاره به غرایز و شهوات و تخیلات نفسانی است، گرفتار شده کارش سیاحت، وضعش قدس، و راهش علم الفراسة (منطق). او می کوشد تا با استدلال از اقالیم نفس و تخیلات بگذرد. «حَیّ بن یَقْظان» ابن طفیل تصویر طفلی است که با هوش سرشار و فطرت بیدار و ناآلوده، در محیط طبیعی با پدیده های مختلف مواجه می شود. او با تجزیه و تحلیل آن پدیده ها ترکیب و خواص و امتیازات هر یک را می شناسد، او در جزیره ای از طبیعت مادی تکوین شده یا از جزیره دیگر بوسیله امواج دریا آمده، آهویی او را شیر داده تا به سن رشد رسیده و به تقلید از حیوانات و پوست آن ها بدنش را پوشانده و از استخوان و شاخه درخت، سلاح شکار و دفاع ساخته و مانند آن ها برای اظهار اندیشه و نیازهای خود، صداهای حیوانات را سر می دهد. آتش را بر اثر درگرفتن برقی کشف کرد. حرکات و اشکال هندسی را شناخت. اعضای مادرش آهو را پس از آن که مُرد بررسی کرد تا به قلب او که منبع حیات است رسید. به آسمان اندیشید، همه جهان را مانند یک پیکر زنده شناخت، با بررسی تناهی و حدوث اجسام به نیروی



→ آفریننده و تنزه او از صفات و متعلقات و کثرت و ترکیب پی برد، در ۳۵ سالگی قوای خود را بررسی کرد و دریافت که آن قوه‌ای که بدن مسایل نامتناهی را کشف می‌کند، همان حقیقت ممتاز از او جانوران است و چون از سنخ اجسام نیست، جوهری است باقی و متکامل که باید بوسیله آن به مبدأ کمال رسد و به اوصاف او همانند شود و تسلیم او گردد و به فرمانش رضایت دهد و به دیگران رحم آورد و خدمت کند، آب به درختان رساند و آن‌ها را آرایش دهد و حیوانات ناتوان را از چنگال دژندگان و بند بوته‌ها برهاند و به کمترین غذا برای نگه‌داری بدنش اکتفا کند و برای تشبیه به اجرام سماوی و تقرب به میدأ هستی و کمال، به سرعت به دور خود و مغاره‌اش و جزیره می‌چرخید تا از خود بی‌خود و در جلال و جمال مطلق مستغرق می‌شد و خود و جهان را شعاعی از او و پیوسته و معلق و متعلق به او می‌دید. او در آن حالات و لذات و کمالات به سرمی‌برد تا آن که مردی (آبسال) را که بدن جزیره رانده شده بود یافت. پس از فرار و وحشت از آن مرد، با هم انس گرفتند و «آبسال» کلمات و لغات را به وی می‌آموخت، و «حیی بن یقظان» مشاهدات و شناخت‌های خود را [به آبسال می‌گفت]. آبسال آن چه را از شریعت دریافته بود، از حقایق و معانی و مثل‌ها و تصویرهای اوصاف خدا و فرشتگان و بهشت و دوزخ با مشاهدات «حیی بن یقظان» مطابق یافت و وضع جزیره خود را پس از گرایش شریعت و تحولی که در مردم آن جا پدید آمده برایش بیان کرد. «حیی بن یقظان» آن بیان را با مشاهدات خود منطبق دید و بدان گرایید، ولی در این اندیشه‌ها و تردیدها بود که چرا در شریعت امثال و تمثیل‌ها آمده و عبادات مختصر گردیده و تنعم به لذات جسمی مباح گشته است؟ مال برای او مفهومی نداشت، چون هر کس به اندازه احتیاج و نگه‌داری بدنش می‌تواند از بهره‌های طبیعت بهره‌مند گردد، پس چرا باید مال اختصاصی باشد تا احکام معاملات و زکات و حدود و سرقت در میان آید؟ چون او همه مردم را مانند خود، با آن هوش و فطرت روشن می‌پنداشت و نمی‌دانست که تا چه حدی فطرت و عقل و درک مردم ناقص و تاریک است. رفیقش کوشید تا او را برای نجات مردم و وطن بدن سوی جزیره برد، با آن که مردم جزیره گزیده و فهمیده‌تر از دیگران بودند، سخنان و اشارات او را نمی‌فهمیدند و سرگرم همین ظواهر شریعت و جمع اموال و پیروی از شهوات بودند. چون «حیی بن یقظان» به غربت خود در میان آن مردم پی برد، دوستش را گذاشت و به جزیره اول خود بازگشت. «حیی بن یقظان» شهر و رُردی، برای رسیدن به کمال، سلوک در نفس و ریاضت رامی‌نمایاند. اواز سواحل سبز و خرم می‌گذرد تا از شهر قیروان سر درمی‌آورد و گرفتار حاکم طاغی و مردم ستمگر آن می‌شود و در چاه عمیقی به زندان می‌افتد که بالای آن برج‌ها برآمده و گاه‌گاه خود را به بالای برج و دریچه‌های آن می‌رساند تا این که هدهد، نامه‌ای می‌آورد و او را راهنمایی می‌کند، از امواج خروشان دریا و از سدهای یأجوج و مأجوج و وادی جن و از میان جمجمه‌های عاد و ثمود می‌گذرد و از گذرگاه چهارده تابوت، تا مشاهده اجرام سماوی و شنیدن آهنگ‌ها و نغمه‌های آن‌ها و تعلیم از آن‌ها تا آفاق پوشیده از ابر، و از مغاره به



که همی رو به زندگی و کمال می رود.

اوصاف خاصی که نمودار حرکت حیات و ذهنی و خلقی و رسالت اوست این است: «مُصَدِّقاً بِكَلِمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَضُوراً وَ نَبِیّاً مِنَ الصَّالِحِينَ». گویند منظور از کلمه خاص در این آیه، عیسی است: ﴿وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ﴾^۱، ﴿بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ﴾^۲ و در انجیل یوحنا به او اشاره شده است.^۳ چون به نوشته اناجیل، عیسی شش ماه پس از یحیی متولد شده، تصدیق یحیی به آمدن عیسی نادرست است و باید مقصود تصدیق به نبوت و قیام به رسالت عیسی باشد. چون کلمه به کلام و کتاب هماهنگ و پیوسته به هم گفته می شود، شاید که در آن جا نظر به کتاب و وحی باشد: که یحیی تورات و وحی موسی را از آمیختگی و پیرایه ها راست نموده و چنانچه بود می نمایاند، و تصدیق می کند. یکی از مفسرین (ابو

→ سرچشمه حیات و ملاقات با ماهی های صومعه پدر سالخورده می رسد و در برابرش سجده می کند و از زندان و دشواری ها شکایت می کند. آن پدر به وی دستور می دهد که به زندان باز گردد تا دوباره خلاص شود و به جلال ابدی نایل آید.

این فشرده ای از راه و روش و کوشش روحی و فکری یک انسان هشیار و گزیده و سالک طریق کمال از نظر سه فیلسوف و عارف بزرگ است که هر یک بر طبق روش و طریقه خود، چهره «حیی بن یقظان» را تصویر نموده اند. قرآن چنین شخص واقعی و تاریخی را، از مقدمات ولادت و توارث و انعکاس ها تا اوصاف شخص و رسالت او را با تعبیراتی جامع در این سوره و سوره مریم تبیین کرده است. (مؤلف)

۱.... و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست... نساء (۴)، ۱۷۱.

۲.... به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح است... آل عمران (۳)، ۴۵.

۳. در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز بواسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد... و یحیی براوشهادت داد... «یُوحَنَّا باب اول» در «انجیل متی: ۳» یحیی آن موعود را چنین توصیف کرده است: «من شما را به آب به جهت توبه تعمید می دهم، لکن او که بعد از من می آید توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد کرد...» این اوصاف کاملاً منطبق با مسیح است یا رسول خاتم؟ (مؤلف)



عبیده) هم کلمه رابه کتاب تفسیر کرده است^۱ و در قرآن هم کلمه به معنای کلام آمده است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ...﴾^۲، ﴿...وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا...﴾^۳، ﴿...وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...﴾^۴، ﴿أَقْمَنَ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ...﴾^۵. و چون در این آیه کلمه با «باء» ملابست آمده «بِکَلِمَةٍ»، اشعار به پیوستگی کلمه با یحیی دارد که گویا کلمه‌ای که یحیی آن را راست و تصدیق می‌کند همان است که با او بوده است و خود دریافته نه آنچه در نوشته‌های علمای یهود یافته‌اند. و در دیگر آیات «مُصَدِّقًا» با لام تعلق یافته است: ﴿...مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ...﴾^۶، ﴿...مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ...﴾^۷ بدون تعلق هم آمده است: ﴿...مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ...﴾^۸، ﴿...وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ...﴾^۹. اوصاف جامع و کامل دیگر یحیی که از خواص حیات برتر است و مکرر در قرآن آمده و فرشتگان پیش از ولادتش بشارت داده‌اند: «سَيِّدًا» است به معنی بزرگوار؛ با گذشت و دارای اراده نافذ و سرپرست خلق؛ و «حَصُورًا» یعنی چنان مالک خود باشد که همه انگیزه‌ها و تحریکات غرایز و شهوات متضاد با کمال را در حصار محدود نگه می‌دارد و ضبط می‌کند؛ و «نَبِيًّا» تا به مقام نبوت و خبرگیری و خبرگزاری وحی می‌رسد؛ «مِنَ الصَّالِحِينَ» گزیده از اوصاف و محیط وراثی از شایستگان است.

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۴۳.

۲. بگوای اهل کتاب بباید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است... آل عمران (۳)، ۶۴.

۳. ...و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند پست تر گردانید و کلمه خداست که برتر است... توبه (۹)، ۴.

۴. ... و سخن پروردگارت از روی راستی و داد به کمال رسید... انعام (۶)، ۱۱۵.

۵. پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق شد... زمر (۳۹)، ۱۹.

۶. ... مؤید آنچه [از کتاب‌های آسمانی] پیش از خود است... آل عمران (۳)، ۳ و مائده (۵)، ۴۸.

۷. ... تصدیق کننده برای چیزی است که با شماست... آل عمران (۳)، ۸۱.

۸. ... تصدیق کننده کسی که پیش از آن است... انعام (۶)، ۹۲.

۹. و این [قرآن] کتابی است که تصدیق کننده... احقاف (۴۶)، ۱۲.



«قَالَ رَبِّ اَنِّیْ یَکُونُ لِیْ غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ وَامْرَاَتِیْ عَاقِرٌ قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ». گویا همین که زکریا از بی خودی و جذبه ملکوتی به خود آمد و شگفتی او را فرا گرفت، این گونه استفهام تعجبی، نه انکاری، و از پروردگارش، نه از فرشتگان بشارت دهنده، کرد. او در ندای فرشتگان و بشارت‌شان شک و انکار نداشت، اعجابش از انطباق این بشارت با شرایط و وضع خود و زنش بود که: چگونه و از کجا برایش پسری است؟ با آن که پیری و سالخوردگی همه وجود و اعضایش را فرا گرفته: «بَلَغَنِی الْکِبَرُ» به جای «بَلَغْتُ الْکِبَرُ» و زنش هم که نازا بوده: «وَامْرَاَتِیْ عَاقِرٌ». در سوره مریم پیری و فرتوتی زکریا به صورت مبین‌تر نمایانده شده است: «قَالَ رَبِّ اِنِّیْ وَهْنَ الْعَظْمِ مِنْیْ وَاسْتَعْلَ الرَّاسُ شَیْئًا...»^۱ گویا سالخوردگی ابراهیم آنگاه که به پسری بشارت داده شد چون زکریا نبوده که در سوره حجر به مس پیری تعبیر شده است: «قَالُوا لَا تَوْجَلْ اِنَّا نَبْشُرُکَ بِغُلَامٍ عَلِیمٍ. قَالَ اَبَشِّرْ تُمُوْنِیْ عَلٰی اَنْ مَّسْنِی الْکِبَرُ فِیمَ تَبْشُرُوْنَ. قَالُوا بَشِّرْنَا کَ بِالْحَقِّ فَلَا تَکُنْ مِّنَ الْقَانِطِیْنَ»^۲. جواب وحی برای رفع اعجاب زکریا همین احاطه به مشیتِعالیه و فوق جریان و علل طبیعی بود: «قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ» (به تقدیر امر و مشیت) چنین است امر و اراده خدا که هرچه بخواهد انجام می‌دهد: «یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ»: مشیت او مطلق است و هیچ حد و نسبتی که انسان در می‌یابد و آن را قانون می‌پندارد و با آن مانوس می‌شود، آن را محدود نمی‌کند. از این آیات و آیات سوره مریم معلوم می‌شود که در زمینه آرزو و دعای زکریا «اِذْ نَادٰی رَبَّهُ نِدَآءً خَفِیًّا»^۳ و هیجان روحی که با دیدن

۱. گفت پروردگار من استخوانم سست گردیده و [موی] سرم از پیری سپید گشته... مریم (۱۹)، ۴.

۲. گفتند مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم. گفت آیا با این که مرا پیری فرا بسوده است بشارتم می‌دهید، به چه بشارت می‌دهید؟ گفتند ما تو را به حق بشارت دادیم پس از نومیدان مباش. حجر (۱۵)، ۵۳ تا ۵۵.

۳. آنگاه که [زکریا] پروردگارش را به ندایی آهسته ندا داد. مریم (۱۹)، ۳.



مریم در محراب و آن روزی های متنوع پیش آمد، استعداد و قوای او دگرگون شد و بشارت فرشتگان به او رسید.

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمًا وَادْكُرَ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ». پس از مشاهده آن آیات قدسی مریم و پس از آن بشارت صریح به مولودی که با آن صفات خاص رخ می نماید و پس از جواب قاطع به اعجاب و تحیر زکریا که این چگونه در سن کهولت و فرسودگی انجام می گیرد و از میان رفتن وسایل طبیعی، باز زکریا از پروردگارش آیه ای (نشانه ای) برای خود می خواهد. آیا دراصل تحقق بشارت هنوز تردیدی داشت، یا شک داشت که بشارت ربانی است یا وسوسه شیطانی؟ مانند درخواست ابراهیم: ﴿... رَبِّ آرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...﴾^۱ پروردگار هم دعای او را اجابت کرد و اعجاز (آیه) اش این شد که «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ...» یعنی: «أَلَّا تَقْدِرَ الْكَلَامَ»! یا «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» خبری باشد انشایی، مانند ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ...﴾^۲. ﴿... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾^۳ که فرمان نهی باشد تحقق و پیوسته. و چون در اصطلاح قرآن هر نمود تکوینی و حکم تشریعی والهی آیه خداست، شاید نفی و خبر به معنای نهی باشد. و اگر «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» به کسر میم قرائت شده باشد، نهی صریح است: آیه تو این است که نباید سه روز با مردم سخن گویی. بنابراین، آیه به معنای فرمان است نه معجزه، مانند «مَانَسَخَ مِنْ آيَةٍ...». «وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» قرینه ای است که آن دستور سکوت عبادی بوده، چنان که درباره مریم و ولادت عیسی که انعکاس روش و روحیه زکریا و عیسی بودند، همین دستور آمده: ﴿فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ

۱.... پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟... بقره (۲)، ۲۶۰.

۲. و مادران [باید] فرزندان خود را شیر دهند... بقره (۲)، ۲۳۳.

۳.... روزه بر شما مقرر شده است... بقره (۲)، ۱۸۳.



لِّلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنِ أَكُلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا^۱. وگویا روزه صمت (سکوت) برای بنی اسرائیل و یا کاهنان و مرتاض‌های بنی اسرائیل، بخصوص در موارد خاص یا به نذر، معمول بوده و برای همه نوعی عبادت و برای زکریا و مریم آمادگی و سازندگی و گزینش «يَحْيَىٰ وَ عِيسَى وَ اصْطَفَاء» بوده است. خودداری [از سخن گفتن] - وقایه داشتن یا تقوا - از انگیزه‌ها و طغیان شهوات پست و هواها، منشأ فزاینده‌ی قدرت روحی و اراده و تعالی انسان مؤمن می‌شود. آن چه شخصیت‌های گزیده‌ای چون زکریای نبی سالخورده و مریم پاک و از شهوات رسته را از خود غافل می‌کرد و به تأثیر و تأثر از عوامل و انگیزه‌های خارج از خودشان می‌کشاند و قوای قدسی و ذخیره‌های روحی‌شان را می‌پراکند، سخن بود. نیروهای جسمی کارمایه‌ای است که بخش مهم آن مبدل به حرکات تشعشعی می‌شود و به صورت اندیشه‌ها و تخیلات و کلام‌های ذهنی درمی‌آید و سپس با حرکت‌های هوای داخلی و صوت و مخارج حروف و تموج هوای بیرون، به صورت کلام لفظی جریان می‌یابد که حامل اندیشه‌ها و روحيات و خلقيات و دوستی‌ها و دشمنی‌هاست. تا آن جا که شخص را از خود بی‌خود می‌سازد و با اندیشه‌ها و اخلاق و آرزوها و امیدها و یأس‌ها و خوشی‌ها و ناخوشی‌های دیگران ترکیب می‌دهد و یک سر از خود و قوا و وجدانیات و فطریات خود بیگانه می‌شود. انسان مؤمن و متقی و خوددار از بازگشودن مجرای کلام، به خود و فطریات باز می‌گردد [و قوایش ذخیره می‌شود] و ربوبیت پروردگار را در درون و اطوار وجود خود و جهان مشاهده می‌کند و به یاد می‌آورد و می‌ستاید: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ».

«رَبِّ اجْعَلْ لِّي آيَةً»، به جای «أَرِنِي آيَةً» گویا اشعار به همین دارد که او از

۱. بگوی من برای [خدای] رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقا با انسانی سخن نخواهم گفت. مریم (۱۹)،



پروردگارش دستوری و امری می خواست تا آن را انجام دهد و آماده تولید چنین مولودی شود. «وَإِذْ كَرَّرْتَكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»، عطف به «آيَتُكَ...» جزء همان آیه یا مکمل آن است. خود داری از تکلم، اندیشه های پراکنده و نامنظم را که زبان وسیله اظهار آن است و قدرت زبان پیوسته آن ها را به جریان می اندازد و متوقف می کند و نیروهایی که در ارتباط با دیگران است، ذخیره و محصور می سازد و موجب تقویت اراده و اندیشه منظم می شود تا شخص هر تصویری را به درستی تصدیق کند و روح تعالی یابد و صفات ربوبی پرتو افکند و تنزه او را دریابد: «وَإِذْ كَرَّرْتَكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ». «عَشِيِّ» شامگاه، «إِبْكَارِ» بامدادان تا برآمدن خورشید. در این دو هنگام تدبیر و تنزه پروردگار مشهودتر است. این آیات و فرمان ها همچون آماده باش برای توارث و تکوین فرزند بشارت داده شده بود: (يَحْيَى زنده هشیار: حَيَّ بْنَ يَقْظَانَ). همان که حیاتش جریانی بود از سرچشمه های پاک و نیالوده و صفاتش: «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ»^۱.

۱. در اناجیل اوصاف یحیی چنین آمده است: «در آن ایام یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده می گفت: ... و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت و کمر بند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل بزی بود...» (متی ۳) به همین مضمون نیز مرقس در باب اول گفته است. بعضی از آن چه در انجیل لوقا باب اول درباره زکریا و یحیی به تفصیل آمده با بعضی از آن چه در این آیات و سوره مریم آمده مطابق است، مقایسه شود: «در ایام هیروдіس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه آتیا بود (آتیا به تشدید باء: خداوند پدر من است. بانی خانواده ای بود از نسل هارون. هنگامی که داوود کهنه را به ۲۴ دسته برای خدمت هیکل تقسیم کرد دسته هشتم به اسم آتیا بود. زکریا پدر یحیی منسوب بدین دسته بود. قاموس کتاب مقدس) که زن او از دختران هارون بود که ایصابات نام داشت و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرائض خداوند بی عیب سالک بودند و ایشان را فرزند نبود زیرا ایصابات نازا بود و هر دو دیرینه سال بودند. واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات می کرد، حسب عادت کهنات نوبت او شد که به قدس خداوند درآمد بخور بسوزاند و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می کردند. ناگاه فرشته خداوند به طرف راست



«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ». «وَإِذْ قَالَتْ» برگشت و عطف به «وَإِذْ قَالَتْ إِمْرَأَةُ عِمْرَانَ» و ظرف «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ...»، «ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ...» است: خداوند آن‌ها را صافی کرد و برگزید در حالی که ذریه‌ای بودند که بعضی از بعضی دیگر پدید آمده‌اند، آن اصطفاء و وراثت آنگاه بود و یا آنگاه پرتوافکند که زن عمران گفت: ... و فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را صافی کرد و برگزید و پاکیزه‌ات ساخت و باز صافی و گزیده‌ات کرد بر زنان جهانیان. تکرار فعل «اصْطَفَاكِ» اشعار به اصطفائی مکرر و پی در پی دارد که مریم کانون آن‌ها گردید: از مواریث گذشتگان تا پرتو اصطفائی که از مادرش زن عمران باز تابید و از او به زکریا و یحیی و از آنان به مریم تا منشأ ظهور مسیح شد.

این ندای فرشتگان به گوش هوش مریم طنین افکند که شخصیت و موقعیت

→ مَذْيَح بخور ایستاده بروی ظاهر گشت. چون زکریا او را دید در حیرت افتاده ترس بر او مستولی شد. فرشته به او گفت ای زکریا ترسان مباش زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجات ایصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد، زیرا در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند، خدای ایشان خواهد برگردانید و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا او قومی مستعد برای خدا مهیا سازد. زکریا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم و حال آن که من پیر هستم و زوجه ام دیرینه سال است. فرشته در جواب وی گفت: من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخنی گویم و از این امور تو را مژده دهم. و الحال تا این امور واقع نگردد گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست باور نکردی. و جماعت منتظر زکریا می‌بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند، اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند و چون ایام خدمت او به اتمام رسید به خانه خود رفت. و بعد از آن روزها زن او ایصابات حامله شده مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت به این طور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد...». (مؤلف) انجیل لوقا، باب اول.



خود را دریابد و از آن باز نتابد تا منشأ ولادت انسانی خدایی و انقلابی و گزیده و تاریخی^۱ شود. در این آیات نقش زن در وراثت صفات غالب و بازتاب آن‌ها در نسل‌های بعد آشکارا تعیین شده است.^۲

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ».

قنوت عبارت است از خضوع و عبادت پیوسته؛ سجود؛ خاکسایي و فروتنی کامل؛ رکوع؛ خشوع و سر فرود آوردن و اطاعت؛ و هر سه نمودار مراتب تحولات روحی و کمالی است که در ترکیب نماز اسلامی به صورت قیام پیوسته و خم شدن بر پشت، و سر به خاک نهادن، تشریع گردیده است و چون در عبادات یهودیان و مسیحیان این گونه عبادت نیست، باید این اوامر، ارشاد به همان معانی لغوی و یا معمول در میان آنان باشد.

«لِرَبِّكِ» متعلق به «اقْنُتِي»، و معطوف‌های آن است و لام از جهت بهره‌ای که به شخص قانت و ساجد و راکع از صفت رب و قرب و کمال او می‌رسد برای اختصاص یا انتفاع است. قید «مَعَ الرَّاكِعِينَ»، شاید پیوسته و مکمل همه باشد. اگر این اوامر جدا جدا باشد و مانند نماز اسلامی راجع به یک واحد و اجزای آن نباشد، ظاهر این قید، «مَعَ الرَّاكِعِينَ»، خاص به فعل «ارْكَعِي» و افعال «اقْنُتِي» و «اسْجُدِي»

۱. چونکه مریم مضطرب شد یک زمان
از سرافرازان عزت سر مکش
همچنان که بر زمین آن ماهیان
از چنین خوش محرمان خود در مکش «مؤلف».

مولانا، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۳۷۶۷ و ۳۷۶۹.

۲. تجربیات و تحقیقات دانشمندان علم وراثت همین را می‌نمایند که صفات غالب پیوسته از جانب زن منتقل می‌شود و از جانب مرد بسیار اندک است و سبب آن را بدین گونه یافته‌اند: «کروموزوم‌ها که ناقل صفاتند و از سلول‌های ماده و نر یکسان تقسیم می‌شوند و تشکیل نطفه می‌دهند، در سلول ماده همانندند و در سلول نر یکی همانند ماده و دیگری به گونه دیگر است. و اگر وراثت صفت غالب و بازگرد را در مرد یک از هزار فرض کنیم، با ضریب احتمالات، از جانب زن یک میلیون بار بیش از مرد است». ن.ک به کتاب «یک، دو، سه، بی‌نهایت» از «ژرژ گاموف»، ص ۲۵۷. «مؤلف»



مطلق از آن است و هر سه امر پیوسته به ندای فرشتگان به مریم بود تا او را به مقام اصطفایش آگاه کند، چه همین آگاهی بسا منشأ غرور و آفت تکامل شود و شخص را به خود متوجه گرداند [و از دیگران برکنار سازد]. و نیز حقیقت معنوی این اوامر، پیوستگی به کمال رب و در معرض آن بودن و خود شکستن و از خود فانی شدن و سر به فرمان نهادن است: از پیوستن به رب «اقتتی» تا فانی مطلق «اسجدی» که صورت آن سر به خاک نهادن و از خود و جهان محجوب شدن است، چون در این مراتب و حالات، جذبۀ ربّ سالک را به غرق گاه خود می‌کشاند و از جمع به دور می‌دارد، فرمان «ارکعی مع الرّاکعین» برای آمدن و پیوستن به جمع راکعان است تا با هماهنگی با آنان در برابر احکام ناشی از آن رکوع کند. فرشتگانی که به مریم خطاب کردند از همان نوع فرشتگان رابط و بشارت دهنده و آگاه‌کننده‌اند، همان‌ها که به زکریا ندا و بشارت دادند. این خبر و بشارت فرشتگان به مریم که خدا او را برگزیده و پاکیزه کرده از زنان جهان برتری یافته، مقام بس بزرگی را می‌نماید که برای هر که، به خصوص زن جوانی چون مریم با همه ایمان و عبادتش، شاید غرور انگیز و حجابی بوده است. این ندای دوم: «یا مریم اقتتی لربک...» فرمان قنوت (خضوع و طاعت پیوسته با سکوت) و سجده (منتهای فروتنی تا حد سر به خاک نهادن و خود را در برابر ربّ چون خاک فرو آوردن و مستعد دریافت هر فیض و فرمانی شدن) و رکوع مع الرّاکعین (تواضع برای خدا و با راکعین) که خود را از صف دیگر راکعان جدا نساختن، برای همین است که روح پاک و تابناک و تقرّب جوی او را هیچ رنگ تعلّق و حجاب غروری نگیرد و محجوبش نسازد: برای قرب هر چه بیش‌تر و زدودن کدورت‌های نفسی، همی در حال قنوت باشد و در برابر ربّ سر به خاک نهد و هماهنگ با راکعان، نه جدای از آنان، رکوع کند: «یا مریم اقتتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الرّاکعین».



«ذَالِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ». «ذَالِكَ» اشاره است به «اصطفاء» و راز و نیازها و پرتوها و توارث‌ها و حوادثی که در آیات گذشته بیان شده است و آن چه در پی آن‌ها می‌آید. «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ»، بیان منشأ آن‌هاست. «نَبَأُ» خبری سابقه و ناگهانی و آگاه کننده. «غَيْب» ماوراء محسوسات و مشهودات است. «نُوحِيهِ إِلَيْكَ»، إشعاریه استمرار دارد: آن اصطفای متوارث و پیوسته و آن انقلاب‌ها و تأثیرات میراثی و رازها و اندیشه‌هایی که در غیب قلوب بود از «أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» است و دریافت آن‌ها بواسطه وحی: «نُوحِيهِ إِلَيْكَ».

آنچه در نوشته‌های مسیحیان آمده مشهودات و منقولات مختلف و پراکنده‌ای است از ظواهر رویدادها بی آن که مستند باشد به آنچه از اصطفاء و تحولات و وابستگی‌های روحی و توارثی که گاه گاه و پراکنده نمودار می‌شده و برای بعضی مشهود بوده و نوشته و نقل گردیده است. و همین نوشته‌ها هم در آن زمان و محیط جاهلیت حجاز در دسترس همه نبوده تا گفته شود که شخص درس ناخوانده‌ای که تاریخ ولادت و طفولیت و جوانی و معاشرت‌ها و مسافرت‌هایش جزء به جزء روشن است، این «انباء» را از آن نوشته‌ها رونویس کرده یا آموخته باشد، چنان که سرکشان قریش برای سرباز زدن از رسالت و مسئولیت توحیدی آن می‌گفتند که این‌ها (آیات وحی) را به دروغ به هم بافته و به یاری دیگران آن‌ها را ساخته و یا افسانه‌هایی است که رونویس کرده صبح و شام برایش دیکته می‌کنند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ. فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا. وَقَالُوا أَطِيرٌ الْأَوَّلِينَ اكِتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۱. ﴿وَلَقَدْ

۱. و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی که آن را برافته [چیزی] نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی به پیش آوردند. و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که آن‌ها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املاء می‌شود. فرقان (۲۵)، ۴ و ۵.



نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ^۱. پس از دوره نخست رسالت و نزول آیات، عرب جاهلیت در برابر بلاغت و حکمت قرآن شکست خورد و با رسوایی از این افتراها و توجیه‌ها دم فرو بست و یا تسلیم گردید. تاجاهلیت مغرور به تعلیم و تمدن نما، سر برآورد و همان سخنان و نسبت‌ها به گونه تحقیقات علمی و تاریخی و از اندیشه و زبان مستشرق غربی و غرب زده دنباله رو رخ نمود. بعضی از این‌ها به دلیل انطباق بعضی از احکام حقوقی قرآن با آنچه ملت‌های قدیم داشتند، گفتند همه احکام محکم و مبین قرآن از روی الواح پوسیده و خاک خورده حمورابی* یا بابلی و یا کلدانی و یا نوشته‌های هندوان نوشته شده است! چون به این دانشمندان محقق! تفهیم شد که رسول عرب در متن جزیره‌ای منقطع قیام نموده و نه خود به این سرزمین‌ها پا نهاده و نه گروه تحقیقی به آنجاها فرستاده، با رسوایی سکوت کردند. و یا بعضی دیگر از مسیحیان متعصب به سراغ بُخیرای راهب نسطوری که در اطراف شام می‌زیست، رفتند، یعنی آن مرد اُمّی هزارها مسایل مبدأ و معاد و اصول احکام و حکمت‌های تاریخی و اجتماعی که همیشه مورد بحث اندیشمندان بوده و هست و خواهد بود، در همان مهمانی و پذیرایی نیم روز یا یک روز، از آن راهب آموخت یا نوشت و سپس آن‌ها را در کتابی چنین گرد آورد. اما با تزلزل و فرو ریختن زیربنای تمدن و اندیشه مادی، روبنای آن نیز از هم گسیخت، چون بر پایه‌ای از واقعیات و حقایق نبود. نه آن نوجوان و مرد اُمّی از آنبائی که ماورای رویدادهای گذشته خود بود آگاهی داشت و نه از روی کتابی خوانده و نه حتی شاهد و ناظر کارها و گفتگوهای خصوصی و محرمانه‌ای بود که در میان اشخاص واقع شده، مانند آن چه در خلوتگاه معبد در میان سران کنیسه و برای کفالت مریم پیش آمده:

۱. ونیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جزاین نیست که بشری به اومی آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است. نحل (۱۶)، ۱۰۳.



«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ». «قلم»: چوبه تراشیده برای قرعه؛ «القاء أقلام»: کنایه از قرعه کشی و تصویر آن است. این گونه قرعه از حرفه‌های خاص کاهنان و سران معابد بوده که هنگام اختلاف در تعیین و تقسیم مناصب و زمین و محل و دیگر پیشامدها، انجام می‌دادند. مانند آزلام که برای قرعه کشی و تصمیم به پاسخ کارها در میان عرب و قریش معمول بوده است، استخاره با دانه‌های تسبیح به این صورت نیز از همان قبیل کارهاست. آیا چون درانتظار مسیح منجی بودند و ولادت او را بواسطه رؤیاها و الهامات و صفات و سیمای مریم حدس می‌زدند؟ و یا چون پذیرش دختر خردسال برای ورود در درون قدس معمول نبود، و ازسوی دیگر مریم «مُحَرَّرَةٌ وَ مَسْدُورَةٌ» بود، چاره‌ای جز پذیرش او را نداشتند، و کفالتش را به عهده یک دیگر می‌گذاشتند؟ ترتیب آیات می‌نمایاند که آن قرعه کشی، پس از بلوغ و رشد و اصطافای مریم بوده که هر یک از سران کنیسه برای نیل به افتخار کفالتش با یک دیگر ستیزه می‌کردند: «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ».

به هر صورت، خبر از رویداد مشهودی است برای تأیید انباء غیب و وحی: «ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ» که در خلوتگاه قدس و میان سران کنیسه گذشته و خبر آن در نوشته‌های شان نیامده، چه رسد به آنچه در پشت پرده غیب اندیشه‌ها و راز و نیازها و گفتگوها، به صورت الهامی برای پیغمبران و گزیدگان رخ داده است، مانند الهاماتی که به نوح پیش از طوفان و هنگام سوار شدن بر کشتی و پس از آن رخ داده است: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا...﴾^۱. و همچنین است آن چه در قرآن از خصوصیات سرگذشت یوسف و

۱. این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو... هود



الهامات و رازهای قلبی او آمده است: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾^۱ و دیگر پیغمبران و گزیدگان، از جمله موسی و غربی سیناء و دامنه طور: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ... وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا...﴾^۲.

این حرکت‌ها و تحولات روحی و مناجات‌های نهانی و الهامات درونی و روابط ربوبی و گفتگوهای ملکوتی و تأثیرات و انعکاس‌ها و توارث و اصطفاها از «إِذْ قَالَتْ إِمْرَأَةُ عِمْرَانَ...»، نبأها (خبرهای بی سابقه قاطع و روشنگر)ی نهانی است که آن‌ها را پیوسته به سوی تو (نبی و وحی یاب) به صورت وحی فرستادیم. این خبرها با این تصویرهای پیوسته و روشن نه در کتب اهل کتاب «تورات و انجیل» ثبت و ضبط شده و نه از اذهان راویانی منتقل گردیده، و اگر هم اندکی از آن، آن هم مبهم، ثبت و نقل شده در دسترس همه نبوده و از محیط زندگی و پرورش این نبی اُمّی بس دور بوده است. پیوسته از این خبرهای نهانی نه تنها تو و دیگران یک سربى خبر بودید، تو در حوادث آشکار آن‌ها هم حضور شخصی و ذهنی نداشتی، آنگاه که در گوشه پنهان معبد، کاهنان برای کفالت مریم اختلاف و کشمکش داشتند و به قرعه پرداختند: ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقَوْنَ أَفْلاَمَهُمْ أَيْتُهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾. برای دریافت همین خبرهم، مانند دیگر حوادث نهانی و آشکار گذشته... تو حضور نداشتی همچون حوادث پرنشیب و فراز و عبرت انگیز یوسف، رؤیاها و کیدها و رهایی‌ها تا آن جا که در خلوت درونی خود به راز و نیاز ایستاده: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ... ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ

۱. این [ماجرا] از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو هنگامی که آنان هم داستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبودى. یوسف (۱۲)، ۱۰۲.

۲. و چون امر [پیامبرى] را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی [سینا] نبودى و از حاضران [نیز] نبودى. و آن دم که [موسى را] ندا دردادیم تو در جانب طور نبودى... قصص (۲۸)، ۴۴ و ۴۶.



أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١﴾

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ. وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ».

این بشارت که بواسطه ملائکه از جانب خدا داده شده، مقام والای مریم را می‌رساند و آنگاه به او الهام شده که به کمال رشد روحی و جسمی رسید و آن گیاه رویان و نیکو شکوفان گردید و بشارت‌های روح و جسم او را به هیجان آورد و او ان شکوفه و بذر و میوه‌اش فرا رسید. آن میوه، کلمه خاص و ممتازی بود که در فصول تکامل و سلسله‌های ممتد کلمات با اراده باری و امر «کُن» و پذیرش قابل و مستعد برای جهش پدید می‌آید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ و همی پیش می‌رود و بی‌پایان است: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي...﴾^۳. پیوستگی و هماهنگی کلمات کتاب آفرینش و علم و قدرت و اراده آفریننده و مفاتیح غیب اوست که درها و کلیدها و اصول و فروع قوانین را تبیین می‌کند: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ... لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۴. او کلمه گزیده‌ای از کلمات خدا بود که با کلمه «کُن» تکوین یافت. روشن‌بینان در انتظار چنین کلمه‌ای بودند تا کلام خدا را از آمیختن به کجی‌ها

۱. پروردگارا تو به من دولت دادی... این [ماجرا] از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو هنگامی که آنان هم داستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبود. یوسف (۱۲)، ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. فرمان او تنها بدین صورت است که چون [آفرینش] چیزی را اراده کند به آن می‌گوید بشو پس می‌شود. یس (۳۶)، ۸۲.

۳. بگو اگر دریا برای کلمات پروردگار مرکب شود پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعا دریا پایان می‌یابد... کف (۱۸)، ۱۰۹.

۴. و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن‌ها را نمی‌داند... هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشنگر [ثبت] است. أنعام (۶)، ۵۹.



و انحراف‌ها باز دارند و چنان که هست بنمایانند. او پس از مرتبهٔ تکوین، نام و نشان و نسب یافت: اسمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ.

مسیح «مُعَرَّبٌ مِشْيَا» به معنی ممسوح است. یهود این نام صفتی را به پادشاهان و زمامداران خود از این رو می‌گفت که به سنت تقلیدی‌شان هر که را به شاهی می‌گزیدند کاهن بزرگ او را روغن مالی و تقدیس می‌کرد. یهود پس از زبونی و پراکندگی در انتظار چنین مسیحی بودند تا آنان را زیر پرچم داوود جمع کند و از ذلت و ظلم برهاند و عدالت و حق و احکام تورات را به پا دارد. یا از این جهت که ممسوح فرشتگان و ملکوت بود و از گناهان آدمیان پاک به دنیا آمد و نیازی به مسح کاهنان نداشت. یا مسیح به معنای مسح است، چون پیوسته در سیاحت بود و زمین را مسح می‌کرد و با مردم آمیزش داشت و قلوب آن‌ها را مسح و پاک و آگاه می‌ساخت و (به گفتهٔ اناجیل) در غم و شادی آنان به سر می‌برد.

عِيسَى «مُعَرَّبٌ يَشُوع» گویا متضمن همین اوصاف است. چون برای مردم قیام کرد وجیه شد: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». تغییر اعراب و نَصَبِ «وَجِيهًا» هماهنگ با قیام است. وَجِيه از وجه (روی) از این رو بود که او به مردم و مردم به او روی می‌آوردند. «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، ظرف «وَجِيهًا» است: در دنیا و آخرت و جاهت دارد. هم در متن زندگی و دنیای مردم و با گرفتاری‌ها و غم‌ها و شادی‌ها و بندها و پیوندهای آنان دمساز است، چون به حیات خلق وابسته است و به مردم در دنیای کینه‌ها و نفرت‌ها، محبت می‌ورزد و پیام محبت می‌رساند، و هم با حیات روحی و معنوی‌شان. او چون کاهنان نیست که در زاویه و حصار معبد باشد و تنها برای تشریفات گناه‌بخشی و تعلیمات روحی روی نماید. او با همین راه و روش تَقَرُّب و تکامل یافت: «وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»، نه خدا و نه فرزند خدا، یکی از مَقَرَّبَان به خدا. نه تنها با قبیلهٔ در بستهٔ بنی اسرائیل و گروه و طبقهٔ خاصی مانند کاهنان، بلکه با مردم



سخن می‌گوید؛ از آغاز زندگی تا آنگاه که مردی کارآمد بشود: «و يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا». پیش از آن که دیگر کودکان به زبان آیند^۱، اوزبان می‌گشاید و با مردم سخن می‌گوید. و یا کنایه تأکیدی است، مانند: «ز گهواره تا گور دانش بجوی»، تا

۱. کودک عادی می‌تواند پس از یک سالگی کلمات و لغات پراکنده را به زبان آورد. کلام از کلمات ترکیب می‌شود و نمودار قدرت تصور و تصدیق است و کلام پس از دوران کودکی و به تدریج تکامل می‌یابد. اگر مقصود آیه، تکلم کامل و مفهوم معانی رسا بوده، دلالت بر رشد غیر عادی مسیح دارد. ظاهر ﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِيلُهُ... فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿مریم (۱۹)، ۲۷ و ۲۹ و ۳۰. (پس [مریم] در حالی که او را در آغوش گرفته بود به نزد قومش آورد... [مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد. گفتند چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است سخن بگوییم. [کودک] گفت: من بنده خدا هستم به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است. دلالت بر کودکی مسیح دارد. مگر آن که «تَحْمِيلُهُ» به معنای با خود آوردن باشد و ظاهر «مَنْ كَانَ» دلالت برگزیده دارد: ما چگونه سخن گوئیم با کسی که طفل گهواره‌ای بوده است؟! و سخن او که در آیات بعد آمده. اعلام نبوت و رسالت است: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ مریم (۱۹)، ۳۲. مگر آن که نبوت و رسالتش هم از همان زمان گهوارگی بوده باشد. از یکی از مفسرین (ابوالقاسم بلخی) نقل شده که این تکلم او در سال‌های رشد و اوان بلوغ او بوده است. از نوشته‌های انجیل لوقا، باب دوم، چنین برمی‌آید که در سنین رشد که از فیض و حکمت خدا پر شد والدینش او را از وطنش ناصره در سن دوازده سالگی به اورشلیم آوردند و او در آن جا توقف کرد. پس شاید کاهنان، سخنان و رفتار مسیح را شنیده بودند و نخست مادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دادند که این چه فرزندی است که آورده‌ای با آن که پدر و مادر و خانواده‌ات از نیکان و پاکان بودند: ﴿يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا﴾. مریم (۱۹)، ۲۸. (ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود). او اشاره کرد که با خودش سخن گوئید. این اشاره سخن برآنان گران آمد و به گونه‌ای تحقیر آمیز گفتند: ما با بچه‌ای گفتگو کنیم که در همین چند روز در گهواره بوده و تازه از گهواره برخاسته است؟ (هنوز دهانش بوی شیر می‌دهد): «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» آنگاه حضرت مسیح نبوت و رسالت خود را به آنان اعلام کرد: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» با این توجیه «فاء»، «فَأَتَتْ بِهِ...» دلالت به پیوستگی این خبر با خبرهای سابق ندارد مانند «فَحَمَلَتْهُ، فَأَنْبَتَتْ، فَأَجَانَهَا الْمَخَاضُ، فَوَلَدَهَا، فَكَلَّمَنِي، فَقَوْلِي» که بیان ترتیب حوادث مورد نظر است نه پیوستگی زمانی آن حوادث. چنانکه روش قرآن در بیان حوادث تاریخی همین است.

نطق عیسی از فر مریم بُود نطق آدم پرتو آن دم بُود

تا زیادت گردد از شکر ای ثقات پس نبات دیگرست اندر نبات «مؤلف».

مولانا، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت‌های ۴۵۴۹ و ۴۵۵۰.



پیش از سالخوردگی و پیری، چون مسیح به پیری نرسید: آن کلمه، مسیح و عیسی و فرزند مریم شد و در زندگی قدم نهاد و وجاهت یافت و به سخن آمد و پرتو افکند و روشن نمود و راه گشود و به حرکت آورد، از مقررین خدا و شایسته رهبری خلق و تحول تاریخ گردید: **وَمِنْ الصَّالِحِينَ**.

فرشتگان بشارت بخش به زکریا، همان آگاهی دهنده و رهبری کننده مریم بودند که به وی به شخصی فوق العاده بشارت داده‌اند. از آن جهت که برای مریم به صورت بشری آراسته متمثل شد، قرآن تعبیر به روح نموده **﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾**^۱ که به اذن خدا مبدأ حیات و وحی و علم و حرکت است (به قاعده ترتب فیض)^۲. و در مورد نزول وحی به جبرئیل و روح القدس و روح الامین، تعبیر کرده و نام گذارده است: **﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجَبْرَيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ...﴾**^۳. **﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ...﴾**^۴. **﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ...﴾**^۵. دیگر فرشتگان مُدَبِّر و مُبَشِّر، شعاع‌های گوناگون و پر و بال‌های گسترده او در جهان فشرده طبیعت‌اند که مبادی و علل حرکت و تحولات و استعدادها هستند. آن روح به حسب استعدادهای برتر و به اراده و اذن مبدأ المبادی، تنزل و تصویر و تمثّل می‌یابد و از مبدأ و موضع اصلی خود و سنن عالم رها و ارسال می‌گردد: **﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا...﴾** و شاید «ملائکة» که جمع آمده، غیر از روح «مُرْسَل» باشد، آن‌ها به

۱. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد. مریم (۱۹)، ۱۷.

۲. ترتّب فیض بدین معناست که هر فیضی از جانب خدا بر انسان فرود آید خود آن فیض باعث پدید آمدن فیض دیگری می‌شود. در اینجا «روح» همان «مبدأ» حیات است و حیات باعث فرود آمدن «وحی» می‌شود و وحی «علم» را باعث می‌شود و علم «حرکت» می‌آفریند.

۳. بگو کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است... بقره (۲)، ۹۷.

۴. بگو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده... نحل (۱۶)، ۱۰۲.

۵. روح الامین آن را بر دلت نازل کرد. شعراء (۲۶)، ۱۹۳ و ۱۹۴.



مریم بشارت دادند و روح مُرسَل، در حواس درونی و تعالی یافته مریم تمثُل یافت و او را تهییج کرد تا ساختمان خاص جسمی او را که در جمله «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ» اشاره شده، آمادۀ تکوین عیسی گردانید. همان که کلمه‌ای بود از جانب خدا و امر خاص او: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

کلمه، لفظ دالّ بر معنی است. عرب به مجموعه سخنی که بیان یک معنی و یک مقصد باشد، کلمه گوید. جهان تکوین که یک یک پدیده‌هایش، صورت بندی شده، قوانین و حکمت‌ها را متمثل می‌نماید، کلمه و کلمات «اللَّهُ» است.^۱ «مینه»،

۱. این‌ها از دید و چشم انداز فلسفۀ عالی الهی است. از نظر فلسفۀ مادی نو ظهور، پدیده‌ها و قوانین و خواص و صفات، ناشی از تحولات و ترکیبات ماده است. نخستین سؤال: تعریف ماده؟ عموم فلاسفه، ماده اصلی (یا هیولای اولی) را به استعداد و قوۀ محض و امکان مشترک بین همه پدیده‌ها و صورت‌ها تعریف کرده‌اند که به خودی خود نه فعلیتی دارد و نه صورتی و ازلی است. آن چه فعلیت و صورتی ندارد چگونه قابل تصویر و ثبوت است تا اثبات شود؟ چون ثبوت و اثبات ماده ممتد بسیط و بدون صورت و شکل، دلیل قاطع و روشنی نداشت، بعضی (مانند افلاطون* و پیروانش) صورت ممتد و بسیط جسمی را حامل امکانات و اصل اول دیگر صورت‌ها و موجودات طبیعی دانستند و جهان طبیعت را تداوم و توالی صورت‌ها، دیمقراطیس* و هم‌اندیشانش جزء لا یتجزّا (اتم) را مطرح کردند: اجسام بی‌نهایت ریز و غیر قابل تجزیه و پراکنده که پیوسته با هم برخورد دارند. قائلین به هیولا یا جسم بسیط، با دلایل عقلی جزء لا یتجزّا را ابطال کردند. با پیشرفت‌های علوم تجربی، و انعکاس‌ها و عوامل اجتماعی و سیاسی و رمیدگی از دستگاه‌های دینی، اندیشمندانی به ماده و اصالت آن گرایش یافتند و به مکتبی ساختن اصالت ماده پرداختند: (ماتریالیزم فلسفی). و برخلاف نظر فلاسفه‌ای که ماده را به عنوان علت قابلی مطرح می‌کردند، مادیون جدید، ماده را سازنده و پدید آورنده همه پدیده‌ها و قوانین و نظم‌شناسانند تا هر علت ماورایی و شرطی و فاعلی را نفی کنند. با آن که ماده (اتم) شکافته و تجزیه شد و حرکت و انرژی اصالت یافت، هنوز خود را به ماده وابسته و منسوب می‌دارند. این خدای باز یافته را که جز شعور و نام، همه صفات خدایی را برایش قائل‌اند، به جای خدای کلیسا تکیه گاه فکری و روحی و حیاتی و اجتماعی خود گرفتند. چون حرکت و تحول و تطور ماده بسیط (تصور) به خودی خود توجیهی ندارد، اصل دیالکتیک (سقراطی... تاهگلی) را، از فکری به اجتماعی و تا عنصری درون ماده گنجانند، یا به عکس، که سؤالاتی در پی دارد: چگونه یک واحد بسته و بسیط، بی‌آن که عنصر خارجی که (در فیزیک مسلم است) در آن دخالت کند، در درونش تضاد پدیدار شد؟ یا آن که چنین ماده



→ مفروضی با تضاد و عین آن است؟ که باید دو قدیم باشد (ثنویت)، و اگر عین حرکت باشد (تثلیث)، و عین زمان (تربیع). و چگونه از یک یا دو یا سه یا چهار اصل قدیم و یکسان، عناصر و صورت‌هایی با صفات و احکام مختلف پدید آمد؟ و بنابر اصل واحد «کار، انرژی، سیلان»، چون پدیده‌ها و صورت‌های مختلف عین آن نیست باید عارضی و معلول علت خارجی باشد، و همچنین است اگر حرکت را عارض بر ماده فرض کنیم نه عین آن، و منشأ تنوع و تحول همان باشد. اگر تضاد درونی ماده که منشأ این همه آیات است، چنانچه جمع ضدین بالفعل باشد، بیش از آن که جمع ضدین بالفعل، محال عقلی و فطری است، بر مبنای خودشان حرکتی در ماده پدید نمی‌آید. و اگر یکی بالفعل (تز) باشد و دیگری بالقوه (آنتی تز)، چون قوه جز قابلیت و استعداد نیست، نمی‌تواند فاعل و محرک گردد، و خود باید دارای محرک و فاعل باشد. اگر علت محرک آن ضد بالقوه، باز تضاد درونی (دینامیکی) باشد، باز هم سومین تضاد تا تضادهای بی‌انتهای... و اگر خارج از ماده است، چیست؟ شرایط طبیعی (مکانیکی) آن چیست؟ این شرایط همراه با ماده بوده است یا پیش از آن؟ پس اصالت ماده و حرکت آن چه می‌شود؟ اگر پس از آن پدید آمده، پس محرک ماده بسیط چه بوده است؟ عناصر گوناگون هم سطح و تکاملی، چگونه از ماده بسیط و ناقص پدید آمده‌اند؟ از تضادهای عنصری، یا از ائتلاف و ترکیب طبیعی و محرک‌های کمالی و قوانین و علل پیچیده آن؟ دیالکتیک و تضاد مفروض که یک اصل ساده است و باید کارش یکنواخت باشد، چگونه علت تنوع و نسبت‌ها و اندازه‌های خاص گردیده است؟

می‌گویند بسیط ترین عناصرها (هیدروژن) است که دارای یک انرژی مرکزی و مثبت (پروتون) و یک انرژی منفی و مداری (الکترون) است. هلیوم، از آن برتر و سنگین تر است که مثبت و منفی آن دو برابر است. و همچنین در زنجیره تصاعدی افزایش می‌یابد تا اورانیوم که گویند ۹۲ مثبت و منفی دارد و سنگین ترین عنصر کشف شده است. هر یک از این‌ها آثار و اشعه خاصی دارند. بنابر اصل مفروضی که از ماده بسیط و تضاد درونی آن اکسیژن پدید آمده، باید اکسیژن بسیط نسبی، یکسره بصورت عنصر برتر درآید، نه آن که قسمت اندکی از آن تبدیل یابد و باقی فراخور احتیاجات به جای خود توقف کند. و هم چنین دیگر عناصر، که محکوم نظم و قانون و مقدار و حساب و تقسیم دقیق است. پس، آیا این قوانین نیست که بر ماده حکومت دارد؟ یا قوانین، ناشی از ماده و محکوم آن است؟ علم هم جز کشف قوانین و نسبت‌ها و اندازه‌ها نیست که تا حد عالی ترین عناصر پیش رفته و تا سرحد ظهور حیات پیش می‌رود، چگونه از عالی ترین عنصر بی‌جان، نخستین واحد حیات پدید آمد و تکامل و تعالی یافت؟ راز حیات چیست؟ علم جز حدس و بیان صفات و خواص چیزی ارائه نمی‌دهد، هر قدمی که برای کشف راز حیات پیش می‌گذارد، چند قدم واپس می‌رود.

آنچه گفته شد نمونه‌ای از سؤال‌ها و مسائلی است که در برابر دید مادی قرن باید نمایان شود. اگر از جمود خود رابرهاند و چشم‌بازی و جواب و توجیهی داشته باشد، از هر جواب و توجیهی که پیش آرد، سوالات دیگری



→ از آن‌ها می‌شود. او می‌خواهد با کلید سه شاخه (تضاد = تز، آنتی تز، سنتز)، همه اسرار جهان و انسان و مشکلات حیات را بگشاید: یعنی نفی واقعیت هر چیز و هر اندیشه و نفی خود. آن چه می‌ماند تضاد و تحقیر، جنگ و تکبر است! این همه پیمبران و فیلسوفان و متفکرین که سازنده اندیشه‌ها و انسان‌ها و پایه گذار علوم و کاشفان اسرار و قوانین جهان و معتکفان معابد علم بوده و هستند و تحولات فکری و اجتماعی پدید آوردند و اندیشه خود را به اعماق طبیعت رساندند و فکر و زندگی بشر را دگرگون کردند، به این کلید رازگشا دست نیافتند، جز چند شخصیت ساخته شده زمان و محیط خود و مرحله گذرا و خاص اجتماعی و اقتصادی تاریخ، با دریافت پراکنده‌ای از نظریات گذشتگان و حواشی علوم و ترکیب و ارائه اصول و قوانینی برای اندیشه و اخلاق و اجتماع برای همیشه و همه جا؟!!

از دیدگاه وسیع و همه جانبه قرآن، سراسر جهان، نمودار و جلوه‌گاه و تمثیل نظم و قانون و اراده و حکمت (آیات) است. از ذرات ریزی که به صورت خاصی تکوین می‌یابند و تجزیه می‌شوند: «وَالذَّارِيَاتُ ذُرَّوَاتُ»، پس از آن سنگین بار می‌شوند: «فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا» سپس به آسانی به حرکت و جریان درمی‌آیند: «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا»، آن گاه امر و اراده فاعلی را تقسیم می‌کنند: «فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا»، تا به مرحله حیات، تا انسان مترقی و مسئول که خود را با ایمان و عمل و برای زندگی برتری که به وی وعده داده شده و در مسیر حیات است، می‌سازد: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ»، پاداش و ظهور انسان و عمل واقعیتی است شدنی: «وَإِنَّ الَّذِينَ لَوْ افْعَ». این نظام و رشته‌های پیوسته و جذب و انجذاب‌ها، نه پیوسته در زمین، در آسمان‌ها هم جریان دارد: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ...» (آیات ۱ تا ۷ والذاریات). و دیگر آیاتی که پیوستگی اجزا و ابعاد هستی و حاکمیت قانون و اراده و تحولات و تکامل را تا ماورای جهان و قدرت ربوبی برتر را در تحریک و ترکیب و تصویر همه اجزای طبیعت می‌نمایاند.

جمله در تغییر و سیر سرمدیست
تا پدید آمد همه ارض و سما
بهر هر یک اسم و معنی ساختیم
غرق می‌گردند در گرداب‌ها
باز بر شکل دگر پیوسته شد
صد هزاران آفتاب آمد عیان
علت صوری این خورشیدها
پو گرفته سوی گرداب فنا

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست
ذره‌ها پیوسته شد با ذره‌ها
تا که ما آن جمله را بشناختیم
بار دیگر این ذوات آشنا
ذره‌ها از یکدگر بگسسته شد
ذره‌ها بسیم که از ترکیبشان
صد هزاران نظم و آیین جدا
باز این خورشیدها آیین‌ها

(مؤلف)





خصوصیت و نسبت عیسی را به خدا می‌رساند. مسیح (به معنای مسموح)، متبرک و مسح شده خدا پیش از ولادت. چون تازه مولودها را، کاهنان مسح و متبرک می‌کردند. عیسی (یعیش) که زنده و پاینده بود چون پدر نداشت، مادرش، پدرش هم بود: ابن مریم.

«قَالَتْ رَبِّ اَنْتَیْکُونُ لِیْ وَلَدٌ وَلَمْ یَمَسَّسْنِیْ بِشَرٍّ، قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهُ کُنْ فَیَکُوْنُ».

استفهام و اعجاب مریم پس از این بشارت، مانند اعجاب زکریا پس از آن بشارت بود، با اختلاف در بعضی از لغات و تعبیرات به مقتضای وضع و شرایط هر یک از آنان، زکریا: «اَنْتَیْکُونُ لِیْ غُلَامٌ»؛ مریم: «اَنْتَیْکُونُ لِیْ وَلَدٌ». زکریا: «وَقَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ وَ اَمْرَاتِیْ عَاقِرٌ»؛ مریم: «وَلَمْ یَمَسَّسْنِیْ بِشَرٍّ». خداوند در جواب زکریا گفت: «کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ»؛ در جواب مریم گفت: «کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ». فعل، انجام اراده بوسیله و در مسیر اسباب و علل است. خلق، اعم از آن و ابداع و یا خرق علل و استعدادهای سنتی است: «خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ سُلٰلَةٍ مِنْ طِیْنٍ»، «خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ» که چون از مرحله قضا و تصمیم گذشت و به مرحله امر رسید، از اسباب عادی می‌گذرد و اسبابی بی سابقه می‌آفریند، و آن امر تحقق می‌یابد: «اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهُ کُنْ فَیَکُوْنُ». «اِنَّمَا» همین سرعت و «حَصْر» و «خرق» را می‌رساند. این بیان کلی تنها برای رفع اعجاب مریم آمده است که دارای استعدادهای جسمی و روحی خاص بود، گیاه نیکو و شکوفان و دارای شکوفه مزدوج بود که در حجاب برگ‌ها پوشیده و آماده تهییج و تحریکی از زنبور وحی‌یاب، تا تلقیح شود

→ این قطعه شعر که ۱۶ بیت است در صفحه ۹۴ «تاریخ فلسفه» نوشته «ویل دورانت» ترجمه «عباس زریاب خوئی» (ج ۲۰، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶) از قول لوکرتیوس فیلسوف یونانی، از چکامه او «در طبیعت اشیاء» نقل شده است شادروان دکتر باستانی پاریزی در کتاب «پیرسز پوشان» می‌گوید این ابیات ترجمه شعری «زریاب خوئی» از چکامه است.



و مولودی پدید آرد. ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^۱.

امر خدا، روح حیات بخش شد و به صورت انسانی نیک اندام و زیبا متمثل گردید و او را تهییج کرد و در او دمید و القاء کرد تا پسری پاکیزه به او بخشد. اینک آیات ۱۷ تا ۲۱ سورة مریم: ﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا. قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا. قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا. قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا. قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾.

﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...﴾^۲. ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾^۳. از جمع آیات آل عمران و مریم و نساء و انبیاء، این مطلب دریافت می شود که تکوین و ولادت مسیح، خرق اصول آفرینش نبوده بلکه خرق سنن عادی بوده است. نه خدا و نه پسر خدا و از افتراهای یهودیان متعصب مبرا.^۴

۱. پروردگار تو به زنبور عسل وحی [= الهام غریزی] کرد... نحل (۱۶)، ۶۸.

۲. ... مسیح عیسی بن مریم تنها و تنها پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست... النساء (۴)، ۱۷۱.

۳. و آن زن که خود را پاکدامن نگاه داشت و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم. انبیاء (۲۱)، ۹۲.

۴. مرحوم سید احمدخان^{*}، دانشمند اسلامی و هندی و بانی دانشگاه علیگره^{*}، تفسیری برای بعضی از آیات قرآن نوشته کوشیده است تا آیاتی را که ظهور در معجزات و خرق عادات دارد توجیه و تأویل کند. همین روش او در تفسیر موجب شد که مرحوم سید جمال الدین^{*} که در قطب مخالف سیاسی او بود، در کتاب «رد نیچریه» به او بتازد و اندیشه او را نیچری «طبیعت گرایانه» معرفی کند. مرحوم سید احمدخان، بی پدر بودن عیسی را رد و انکار کرده مدعی شده است که هیچ سند دینی ندارد و حکمتی در آن نیست. در آغاز بحث می گوید: «بی پدر بودن مسیح چه حکمت و مصلحتی داشته است؟ آیا حکمت آن ابراز قدرت کامله الهی



→ است؟ مگر این قدرت در آغاز آفرینش آدم و دیگر زندگان که آن‌ها را بی پدر و مادر آفریده است، نمودار نشده و دیگر چه نیازی به این گونه قدرت نمایی بوده است، با آن که بی پدر پدید آوردن، چون آشکارا نیست، شبهه انگیز است. و آیا اعجازی برای اثبات پیغمبری عیسی و یا جنبه‌ی خدایی او بوده؟ با آن که اعجاز در برابر انکار دعوت و پیغمبری است و عیسی که پیش از ولادت دعوت و نبوتی نداشت و اگر معجزه‌ای برای مریم بوده، او که مدعی نبوت و رسالت نبود و چون دیگر زنان مدّت حمل و وضع و عوارض آن‌ها را داشت. مسیحیان می‌گویند: بی پدر زاده شد تا از آمیختگی انسان گناه کار پاک باشد و کفاره گناه کاران شود. پس اگر مادر هم نداشت پاک تر و این حکمت کامل تر می‌شد. مگر نمی‌شد که از پدری متولد شود که از گناهان پاک باشد؟ سپس می‌گوید: «یهودیان پیش از ولادت مسیح منتظر او بودند که از نسل داوود خواهد بود و پس از ولادت هم او را از نسل داوود می‌دانستند (چنانکه در انجیل متی و لوقا آمده) و نسبت او به داوود از جانب مادر ثابت و نزد یهود معتبر نیست. محققین مسیحی این را مسلم می‌دانند که در سال‌های اول ولادت مسیح و نازایی، او را فرزند یوسف می‌دانستند و سپس بی پدری او شهرت یافت. گویند مریم از ترس مردم راز بی پدری او را پنهان می‌داشت تا پس از قیام مسیح از میان مردگان. و این هم مسلم است که مریم نامزد یوسف بود و همین نامزدی ازدواج شرعی شمرده می‌شد و اگر فرزندی می‌آوردند فرزند شرعی آنان می‌شد، گرچه خلاف رسم متعارف بود. حکمت این نامزدی را بعضی از مسیحیان چنین گویند که تا بی خبران مادرش را بد نام نکنند و بر طبق قانون یهود با او رفتار نشود و یوسف برای فرزندش سرپرستی باشد. یهودیان که به مریم تهمت می‌بستند نسبت به دیگری بوده است نه یوسف.» (تفسیر القرآن و هو هدی و الفرقان).

راجع به منشأ عقیده به الوهیت مسیح می‌گوید: «چون اناجیل به زبان یونانی نوشته و یا ترجمه شد، اندیشه‌ها و عقاید یونانیان در آن‌ها نفوذ کرد. عقیده به الوهیت مردان نامی در یونان رایج بود، چنان که داستان حمل و زاده شدن و پسر خدا بودن افلاطون شبیه است به آنچه درباره مسیح گفته‌اند. حواریون برای ترویج مسیحیت در سرزمین باز یونان همان نسبت‌ها و القابی را برای مسیح ذکر کردند که در آغاز ولادت و ظهور او نبود». آن گاه از اناجیل قدیم و جدید شواهدی می‌آورد که در آغاز ظهور مسیح او را فرزند یوسف و مریم و جسمش را از نسل داوود می‌خواندند: (متی ۱: ۱۶ و ۵۵، لوقا ۲: ۲۷ و ۳۳ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۸، یوحنا ۱: ۴۵ و ۶: ۴۲. اعمال رسولان ۲: ۳۰. رساله یونس به رومیان ۱: ۴). در پایان بحث و تحقیق‌اش، آیاتی را که در قرآن راجع به مسیح آمده توجیه و تفسیر می‌کند و می‌گوید: «بی پدر بودن عیسی در قرآن نیامده آن چه آمده برای مسیح است، در مقابل غلوهای کفرآمیز مسیحیان که او را خدا و یا پسر خدا و یا اقنوم سوم می‌پنداشتند و همچنین تقدیس و تنزیه او و مادرش در مقابل تهمت‌ها و افتراهای یهودیان». محقق هندی مدعی است که فعل‌های نفی: «لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ، لَمْ أَكُ بَعِيًّا» که مریم پس از دریافت بشارت به فرزند به زبان آورده، دلالت بر بی پدر



«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ. وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...».

«وَيُعَلِّمُهُ...» عطف به کلمه مورد بشارت و دیگر اوصاف آن است که با حرکات و آهنگ‌های متنوع تبیین شده است. گویا در همان حال دریافت بشارت و جریان آن همین که به «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ...» رسید، شوق و شگفتی مریم را از حالت آرام

→ بودن مسیح ندارد، زیرا در زمان بشارت بشری او را مس نکرده بود و شاید آن وقت نامزد یوسف نبود و سپس نامزد یوسف شد و بشری او را مس کرد، چنانکه اسحاق و زنش، و همچنین زکریا و همسرش از بشارت به فرزند تعجب کردند و سپس دارای فرزند شدند و مریم مانند آنان پیر و عقیم نبود. امر و فعل «كُنْ فَيَكُونُ» هم، دلالت به وقوع امری خارج از سنن طبیعی ندارد، چون بیان کلی قانون آفرینش است: «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» و همچنین «آيَةً لِلنَّاسِ» بودن مسیح که دلالتی به خارق بودن او ندارد و از جهت رحمت و محبت خاص او به مردم بوده است و در قرآن به فرعون و اصحاب کهف و قوم نوح هم «آیه» اطلاق شده است. «كَلِمَةٍ مِنْهُ» هیچ گونه دلالت به بی‌پدری مسیح ندارد. چون کلمه، امر محقق الوقوع است و در آیاتی به خدا نسبت داده شده است: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» و همچنین «رُوحٌ مِنْهُ»، «نَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُّوحِنَا»، از جهتی همه جانداران روحی از جانب خدا هستند که در آن‌ها دمیده می‌شود. شاید مقصود «رَحْمَةً مِنْهُ» باشد چون مسیح سبب حیات دینی بود و به روح القدس تأیید شده بود:

«وَأَيَّدَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». مؤمنان پایدار را قرآن این گونه توصیف کرده است: «...أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...» مجادله (۵۸)، ۲۲. (...در دل این‌ها است که [خدا] ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است...). تفریع «فَحَمَلَتْهُ...» هم دلالت به پیوستگی حمل مریم با بشارت ندارد مانند: «فَأَجَانَهَا الْمَخَاضُ... فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا».

آیه «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ...» استدلال الزامی است: چون شما عیسی را پسر خدا می‌دانید، آدم را هم که پدر و مادر نداشت باید پسر خدا بدانید؟! مماثلت او در تکوین است نه بی‌پدر بودن. آدم از گِل آفریده شد و عیسی نطفه بود و مراحل تکوین را طی کرد. «ابن مَرِیم» هم که بارها در قرآن آمده به جهت شهرت به این لقب در میان یهود و نصاری بوده است.

(تفسیر القرآن و هو هدی والفرقان).

این بود خلاصه نظر و تحقیق محقق تقلید شکن هندی برای اثبات پدر داری عیسی که مخالف نظر و عقیده عموم مسیحیان و مسلمانان است. آن هم نظر ما، با استناد به آیات: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ»، «وَأَنْبِئَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»، «وَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» یا آخرین نظریات علمی که منشأ پدری او را در ظرف استعدادی مریم باید تمثّل روح یافت. تا اهل نظر و اندیشه برتر از تقلید چه نظر دهند؟ (مؤلف)



ضبط برانگیخت و جریان بشارت را قطع کرد: «قَالَ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ...» و با جواب «كَذَٰلِكَ اللَّهُ...» آرامش گرفت و بشارت جریان یافت و اوصاف آن تکمیل شد: «يُعَلِّمُهُ»، تکمیل علمی و تدریجی او را در مدرسه و وسیع آفرینش و اجتماع و هدایت خدا همچون دیگر پیغمبران می‌نمایاند که او متکامل بود نه آن که کامل و فوق کمال متولد شد و نه در مکتب‌های بشری آموزش یافته بود. معلوم او، اصول تابعه احکام و مسئولیت‌ها: کتاب، و شناخت‌های محکم و ریشه‌دار: حکمت، همان اصول احکام و قوانین موسی: تورات، و حکمت‌هایی که خود فرا گرفت: و انجیل. پس از این کمال علمی و پیش از آن، مسئولیت رسالت و قیام به آن: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ»، مفعول مطلق فعل مقدر «یرسله، رسولا» و بیان نوع رسالت و یا جمله حالیه مانند: «وجیها، کهلا» که امتیاز و ظهور این صفات را از دیگر صفات اسمی و فعلی می‌نمایاند. نخست رسالت مسیح به سوی بنی اسرائیل و برای اقامه تورات فراموش و تحریف شده و مکمل آن بود. عطف انجیل به تورات همین پیوستگی را می‌رساند تا بنی اسرائیل را از شرک و ظلم و پراکندگی و دام‌ها برهاند، آنگاه دعوتش را به دنیای ظلم و ظلمت بگستراند. چنانکه رسالت موسی نخست به سوی فرعون و فرعونیان و سپس برای نجات بنی اسرائیل بود: «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ»^۱. چون پیشرفت رسالت انقلابی مسیح، همچون دیگر پیغمبران، مواجه با جمودها و تعصب‌های طبقاتی و انکارها می‌شد، باید پیش از علم به کتاب و حکمت و اصل رسالت، نشانه و سند الهی و ربّانی برای خلق داشته باشد، چنان که پیشرفت رسالت‌های عمومی باید مستند به خلق و سندی از مردم داشته باشد: «أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...» آن آیه ناشناخته و یگانه باید همان کلمه حیات و حرکت و آگاهی بوده باشد که دیگر آیات صفات و آثار بارز آن است:

۱. و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را بیازموده‌ایم و پیامبری بزرگوار برایشان آمد. دخان (۴۴)، ۱۷.



«أَنْتَىٰ أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ».

تفصیل آیہ: «أَخْلَقُ»، به جای «أَصَوَّرُ» قدرت و تصویر آفرینش را می نمایاند. قید «لَكُمْ» شاید به تقدیر «اجابة» یا «طلباً» باشد. «هَيَاتُ»: صورت و شکل جالب است. «فَيَكُونُ طَيْرًا»، تکوین واقعی را می رساند، نه به صورت و تخیل که کارساحران است. «بِإِذْنِ اللَّهِ»، بیان امکان وقوع است که خودش جز وسیله و در مجرای مشیت الهی نیست. تفصیل آیہ ای که برای سند رسالت خود و اجابت شما دارم این گونه است: به اذن خدا از گِل مرغی می آفرینم و در آن می دمم پس مرغی می شود.

«إبراء»: بهبودی کامل، «أَكْمَهَ»: کور مادرزاد یا شبکوری که گویا در میان بنی اسرائیل شایع بوده است. «أَبْرَصَ»، به جای «مبروض» پیسی مزمن که نفرت انگیز بود و موجب طرد بیمار می شد. «الْمَوْتَى» جمع به جای «الْمَيِّت» إشعار به گونه های مردگان دارد که فاقد حیات بدنی یا روحی باشند. از اناجیل هم این تعمیم فهمیده می شود. تکرار «بِإِذْنِ اللَّهِ»، با اسم ظاهر، قید «أُحْيِي الْمَوْتَى» و یا با «إبراء...» و تأکید اذن است، چون همه این ها از افعال خاص خدایی است که هرگاه بخواهد و یا به بنده ای اذن دهد انجام می پذیرد. فعل «تَأْكُلُونَ» و «تَدْخِرُونَ» استمراری است، «فِي بُيُوتِكُمْ»، ظرف هردواست: بی سابقه به شما خبر می دهم از آن چه در درون خانه های خود می خورید و ذخیره می کنید. این آیه چون ناشی از روشن بینی خاصی است و همیشگی است، قید «بِإِذْنِ اللَّهِ» ندارد. این افعال که به صورت مضارع استمراری و با قیود «لَكُمْ» و «بِإِذْنِ اللَّهِ» آمده، تنها ظهور در امکان دارد نه وقوع همه این ها. آیه ۱۱۰ مائده ظهور بیشتری در وقوع دارد: ﴿... وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ



فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ... ﴿١﴾. از این آیه هم به قرینه تغییر فعل ماضی محقق: «إِذْ عَلَّمْتُكَ...» به فعل مضارع استمراری و بازبرگشت به ماضی: «وَإِذْ كَفَفْتُ...» همین امکان دائمی این افعال، استظهار می شود. در این آیه برای خلق «هَيْئَةَ الطَّيْرِ» و «نَفَخَ» و تکوین آن، قید «بِإِذْنِي»، مکرر و جدا آمده که إشعار به آفرینندگی «هَيْئَةَ الطَّيْرِ» دارد. «تُخْرِجُ الْمَوْتَى» ظهور بیشتری در اخراج از حالت مردگی دارد. در اناجیل از خلق صورت طیرونفخ در آن خبری نیست، واز وقوع دیگر این آیات بخصوص ابراء، ابرص و دیگر بیماران خبرها آمده است^۲ و همین نشانه نافذ و بارز رسالت حضرت مسیح برای جلب اسرائیلیانی بود که گرفتار غرور و وابستگی خاص به خدا و سرگرم اوراد و اذکار و آداب و بخورها و تلقین های کاهنان بودند و از خود طیب و بهداشت نداشتند و آن چه داشتند، تقلیدهای سطحی و کم مایه از یونانیان و آمیخته با خرافات بود. این آیه و هریک از این آیات حیات بخش و آگاهی آور آیتی بود برای بنی اسرائیل: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». «ذَٰلِكَ»، اشاره به یک یک این آیات و منشأ اصلی آنهاست. تأکید: «إِنَّ»، «لَآيَةً»، و خطاب «لَكُمْ»، بیان

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. ... و آنگاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من از گل [چیزی] به هیأت پرنده می ساختی پس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و آن گاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می آوردی و آن گاه که [آسیب] بنی اسرائیل را از تو باز داشتم. مائده (۵)، ۱۱۰.

۲. رجوع شود به انجیل متی ابواب ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۹، لوقا: ۷، ۸، ۱۱. مرقس: ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸. «بیماران برصی و کور و کرونگ در راه های که می رفت شفا می داد و پسر سرهنگی را و مردگانی را احیا نمود که یکی از آن ها دختری بود تازه مرده و ارواح پلید و دیو را از درون دیوانگان اخراج می کرد و گاه آن ارواح را به جان گله گرازان می افکند، چنانکه آن حیوانات خود را به دریاچه افکندند و پیش از این، این گونه قدرت را به شاگردان خود بخشید و آن ها را برای تبلیغ رسالت فرستاد و روی آب دریا راه رفت و طوفان دریا را آرام کرد و در جشن عروسی آب را تبدیل به شراب نمود یوحنا: ۲». «مؤلف»



اختصاص این آیات به بنی اسرائیل است. «ان کُنتُمْ»، شرط پایه و مایه ایمانی به منشأ این [آیات و پذیرش آن] هاست.

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا».

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ...» چون «رَسُولًا» (در آیه قبل) مفعول فعل مقدر یا بیان حال و صفت، و به قرینه ضمیر متکلم، عطف به «أَنْتَ قَدْ جِئْتُكُمْ» است، نه «رَسُولًا» که از بشارت «إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ...» است، و سپس خبر و بشارت به بیان متکلم و شخص عیسی تغییر یافته: بشارت انجام شد، مسیح تکوین و ولادت یافت و برانگیخته شد و با اعلام آن آیات به رسالتش قیام کرد: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ...» تا تورات را آن چنان که نزد خود بود بنمایاند و تصدیق و تثبیت کند. «لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ»، إشعار به توراتی دارد که خود فرا گرفته بود نه آن توراتی که نزد بنی اسرائیل «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» بود. «مِنَ التَّوْرَةِ»، اگر «مِنَ» بیانی باشد، نظریه همان تورات است که نزد عیسی بود، و اگر تبعیضی باشد، «التَّوْرَةِ»، اشاره به همان است که در دست بنی اسرائیل بوده: تصدیق کننده و راست آورنده ام آن چه را از بعضی قسمت های این تورات که نزد من است، نه ناسخ آن هستم که کاهنان علیه مسیح تبلیغ و تحریک می کردند و نه تثبیت آن چه هست و به آن عمل می شود و بنی اسرائیل را دربند و محدود می دارد؛ «وَلِأَحِلَّ لَكُم...» عطف به «مُصَدِّقًا» و بیان علت غایی دیگر، از رسالت مسیح است: و تا حلال کنم بعضی از آن چه را که به مقتضای شرایط نامساعد و ظلم و خشونت تحریم شده بود: ﴿فَيُظْلَمَ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَبِيبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾^۱. پس از اصول ثابت رسالت،

۱. پس به سزای ستمی که از یهودیان سرزد و به سبب آن که [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم. نساء (۴)، ۱۶۰.

همین تصدیق و تغییر بعضی از احکام فرعی و زمانی است که می‌تواند آیین را تحرک بخشد و هماهنگ کند. مسیح آمد تا احکام تورات را از جمود قومی و حرفه‌ای برهاند. سپس مسیحیت خود نیز در عبادات و اخلاقیات و آداب محصور و محدود گردید و از تشریع و آیین زندگی برکنار ماند و دنیای مسیحیت دچار تضاد گردید و مصایبی برای خود و دیگران به بار آورد. آن حضرت، باردیگر نشانه و سند رسالت خود را اعلام می‌کند: «وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ». آن بار برای اعلام اصل و اصول رسالتش: «رَسُولًا... مُّصَدِّقًا... لِأَحِلَّ»، این بار برای آگاهی دیگران و انفاذ رسالت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا». تا به مسئولیت خدایی آگاه شوند و پروا گیرند و رهبری مسیح و فرمان او را بپذیرند که اطاعت او هم همان اطاعت خدا و خود او هم فرمان بر خداست:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ». با تأکید و حصر آن «اللَّهُ» و تکرار با دو اضافه: «رَبِّي وَ رَبُّكُمْ»، اعلام هم سطحی و تساوی در برابر خدا و مسئولیت و دلیل «فَاعْبُدُوهُ» است، چون همان خداست ربّ من و ربّ شما، پس او را بپرستید و راه کمال و قرب او را بجوید و ببیماید و همین مسیر، راه مستقیم کمال انسانی است: «هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ»، و همین است نهایت و اِکمال رسالت. جز گروهی اندک، یا او را ربّ و خدا گرفتند و یا رسالت او را هم نپذیرفتند و به او کافر شدند: